



مصفااتی از ره



«جزیره ثبات»؟

مبارزه طبقاتی

صدای مارکسیستی کارگران و جوانان ایران

Mobareze@mobareze.org

هیئت سردبیری: بابک کسرائی، حمید علیزاده، حسن سعدی

شماره ۱۸ آبان ۱۳۹۲

<http://www.mobareze.org>

با رفقای سازمان‌دهنده‌ی «مبارزه طبقاتی» در خارج از کشور تماس بگیرید:

انگلستان دفتر مرکزی Mobareze@mobareze.org - ۰۰۴۴ ۷۵۷۷۰۸۶۹۶۶

آمریکای شمالی - فرشاد آزادیان - farshad.enghelab@gmail.com

اسکاودیناوی سروش دشتستانی ۰۰۴۶۷۲۹۱۱۸۵۷۸ soroush@activist.com

Mobareze Tabaqati (Class Struggle)

Marxist Voice of Workers and Youth in Iran

Mobareze@mobareze.org

Editorial Board: Hamid Alizadeh, Babak Kasrayi, Hassan Saadi

Issue. 18 - October 2014

<http://www.mobareze.org/>

<http://www.marxist.com/Iran>

Contact Mobareze organizers abroad:

UK (Headquarters abroad) - mobareze@mobareze.org - 07577086966

North America - Farshad Azadian - farshad.enghelab@gmail.com

Scandinavia - Soroosh Dashtestani - 0046729118578 - soroush@activist.com

**همیشه مشتاق شنیدن نظرات و پیشنهادات
و انتقادات شما هستیم.**

برایمان بنویسید. حتی اگر چند خط کوتاه.

mobareze@mobareze.org



ایران، «جزیره ثبات»؟

حمید علیزاده

هر چه به ضربالاجل رسیدن به توافق در مذاکرات هسته‌ای نزدیکتر میشویم، مردم بیشتری این سوال را میپرسند که «کنون، چه؟». دولت روحانی تا بحال توجه توده‌ها را به مذاکرات هسته‌ای جلب کرده و اینگونه وقت خریده اما دیر یا زود باید با وضعیت داخلی روبرو شود.

فشارها

برای بیش از یک سال موضوع مذاکرات هسته‌ای بحث اول بیشتر ایرانیان شده است. کجای دنیا هست که در آن بچه‌های هفت ساله هم از مسائل پیچیده‌های مثل غنیسازی اورانیوم و سانتریفیوژهای هسته‌ای خبر داشته باشند. علاقه‌ی تک ایرانیان به این اوضاع خبر از فشارهایی میدهد که زیر سطح جامعه حاضرند. یک سال از دولت روحانی گذشته اما به مسائل اصلی که بر دوش توده‌های ایران فشار می‌آورند پرداخته نشده است.

بیکاری رسمی حدود ۱۰ درصد است اما تنها ۲۲ درصد از ۵۳ میلیون و ۲۵۰ هزار نفر افراد بین ۱۵ تا ۶۵ درصد در اشتغال هستند. روحانی راستایش میکنند که «تورم را مهار کرده» یعنی از رقم تاریخی بیش از

که اکنون با توجه به تورم ارزش خود را از دست داده است. شرایط واقعی مردم بسیار سختتر از آمارهای رسمی است.

روحانی مدعی تغییر است اما واقعیت اینجا است که هیچ یک از ضرباتی که خانوادگی متوسط ایرانی در زمان احمدینژاد متحمل آن شد، جبران نشده است. برعکس از سال ۱۳۸۹ تا کنون، دولت بودجه را ۳۷ درصد کاهش داده است - اما علیرغم تمام این سیاستهای ریاضتکشی، رشد واقعی به دورهی پیش از رکود بازنگشته و موقعیت دارد بدتر هم میشود.

توافق ژنو قرار بود این اوضاع را عوض کند. این بود که در بخش صنعت، شاهد افزایشی ۹۰ درصدی در تولید سبک خودرو، ۳۰ درصد در وسایل دائمی خانه، ۹ درصد در فولاد و ۶ درصد در پتروشیمی بودهایم. اما، طبق آمار خود دولت، از تابستان تا بهار امسال ۷۰۰ هزار شغل صنعتی از میان رفتند. آمار کشاورزی را هم که حساب کنیم رویهمرفته حدود ۱ میلیون شغل از دست رفته. معنی این آمار این است: گرچه تولید رو به افزایش است، این بر اثر افزایش استثمار طبقه کارگر صورت

۴۰ درصد به «تنها» ۱۷ درصد رسانده. تا پایان سال ۱۳۹۲، مخارج واقعی خانوارها ۵ درصد در خانتهای شهری سقوط داشت و ۱۲ درصد در خانتهای روستایی. مخارج واقعی غذای آنها ۱۴ درصد کاهش داشت.

اوضاع بهتر از قبل نشده. امسال حداقل دستمزد را ۲۵ درصد بالا بردند یعنی بسیار کمتر از آنچه‌ی که کارگران به علت تورم از دست دادند. خط فقر یک خانواده ۵ نفره سه برابر حداقل دستمزد رسمی است. ادامهی حذف یارانهها به توده‌های کارگر لطمه میزند. موقعیت واقعی بسیار بدتر از آن است که بتوان با چند عدد و رقم توضیح داد. یک آمار شرایط را نشان می‌دهد ۹۳ درصد کارگران با قراردادهای موقت کار می‌کنند و ۵۰ درصد کارگران تحت قراردادهای معروف به «سفید امضا» مشغول به کار هستند که برای آنها هیچ حق و حقوقی ایجاد نمی‌کند.

به علاوه حذف یارانه‌ها ضربه محکمی به توده‌های طبقه کارگر زده است. قیمت سوخت به تنهایی امسال دوبرابر شده است و قیمت لوازم زندگی بین ۲۰ تا ۴۰ درصد افزایش داشته است. یارانه نقدیای هم که به جبران حذف یارانهها پرداخت می‌شد به هیچ وجه افزایش نیافته است به این معنی



گرفته است.

تا زمانی که مذاکرات در حال انجامند، تودهها حاضرند صبر پیشه کنند. اما با پایان آنها، تقاضای زندگی با کرامت دوباره مطرح میشود و اینبار با شدتی دوچندان. جنبش سال ۸۸ شکست خورده اما هیچ یک از مشکلات اساسی حل نشدهاند.

عدم مشروعیت

جنبش ۸۸ شکست خورد اما هیچ یک از مشکلات اساسی حل نشده است. آن در طول سالهای گذشته، خشم مردم هر چند یک بار خودی نشان داده. نفس انتخاب روحانی به ریاستجمهوری خود هشداری روشن بود. روحانی به هیچ وجه نمایندهی مردم نیست - اما تودهها کارزار انتخاباتی او را راهی دیدند برای ابراز وجود و نشان دادن مخالفتشان با وضع موجود. این پیغام روشنی به نظام بود.

مشروعیت جمهوری اسلامی بین نسل جوان بسیار پایین است. «انقلاب اسلامی» برای آنها هیچ محتوای مترقی ندارد که تنها نمادی است از دیکتاتوری، عقبماندگی و انحطاط. حتی خمینیستهای قدیمی هم که برای ضد انقلاب خونین حاضر بودند جان بدهند، دیگر آنقدر مجذوب جمهوری «اسلامی» نیستند. گنبدی و فساد پشت صحنه، فرسنگها دور از آرمانهای زاهدانهی است که مقامات مسئول ریاکارانه تبلیغ میکنند. افتضاحات متداوم اقتصادی و مشارکت برخی روحانیون در فساد اقتصادی یادآور روزمرهی قلبی بودن آنها است.

در حالی که آن‌ها از مردم می‌خواهند تا شدیدترین سختیها را تحمل کنند خودشان در عمارتهای مجلل زندگی می‌کنند و تعطیلات را در خانههای لوکس حومه شهر میگذرانند. ثروت کریه و زندگی منحط ثروتمندان که اخیرا از طریق صفحه اینستاگرام «بچه پول دارهای تهران» نمایش داده شد در تضاد کامل با زندگی ساده و زاهدانه‌ای است که توسط رژیم ریاکارانه موعظه میشود.

هوشمندترین بخشهای طبقه حاکمه خوب میبینند که بر سر سایر دیکتاتوریهایی منطقه چه می‌آید. آنها میدانند که باید مسیر خود را برای مواجه نشدن با یک انفجار اجتماعی عوض کنند. اما هرگونه باز شدن اوضاع و اصلاحات میتواند منجر به به سطح آمدن خشم انباشته شود و به انفجاری غیر قابل کنترل بیانجامد. همین است که مستاصلانه نیازمند معاملهای با غرب هستند که در کشور را به روی سرمایه‌گذاری باز کند و به آنها مهلتی اقتصادی بدهد تا بتوانند تغییرات لازم را انجام دهند.

به این نزدیکی نبوده.

این واقعیتها باعث شده چندین نفر از استراتژیستهای آمریکایی و همچنین حسن روحانی و سرتیپ محمد علی جعفری عبارت معروف جیمی کارتر در مورد رژیم پهلوی را تکرار کنند: آنها میگویند ایران «جزیره ثبات» است. زمانی که کارتر این حرف را میزد منظورش نقش ایران به عنوان یکی از مهمترین و قابل اتکاترین متحدین آمریکا بود - امروز نیز شامل رابطهی وابستگیای هستیم که مشابه اما متناقض است.



قدرت اصلی جدید در خاورمیانه

آمریکا چاره‌های به جز آمدن پای میز مذاکره ندارد. پس از نابودی ارتش صدام در زمان جنگ عراق، مانع اصلی پیش روی ارتش ایران در منطقه از میان رفته است. این، در کنار رژیمهای ضعیف عرب، انقلابات عرب و انحطاط امپریالیسم آمریکا باعث شده ایران امروز قدرت اصلی در خاورمیانه باشد. این کشور در دو سال گذشته همکار گرانبهایی برای امپریالیسم آمریکا در سراسر خاورمیانه بوده است.

در سوریه، آمریکا حداقل یک سال است که به طور دفاکتو از اسد و حزبالله در مقابل جنبش اسلامی تحت نفوذ کشورهای خلیج و ترکیه حمایت میکند. در لبنان، هر دو به یک میزان وابسته به حزبالله هستند تا جلوی فروپاشیدن کشور را بگیرند. در عراق الان نزدیک ده سال است که ایران و آمریکا دارند به نوعی همکاری میکنند اما انحطاط اخیر این کشور به این روند شتاب بخشیده. آمریکاییها بمباران میکنند و سپاه پاسداران نبرد زمینی را انجام میدهد. همکاری عملی ایران و آمریکا طی ۳۵ سال اخیر هیچوقت

این واقعیتی مسلم است. جوهر واقعی مذاکرات هسته‌ای تعیین قدرت ایران نیست که رسمی ساختن توازن قوای جدید در منطقه خاورمیانه است. طبقه حاکمه در ازای خدمات خود خواهان دسترسی به بازارهای غرب و همچنین سرمایه‌گذاری غرب در ایران است. آنها میخواهند اقتصاد ایران را مدرن سازند و آنرا به سطح اقتصادهای غربی برسانند.

اینکه آیا دو طرف به توافق میرسند و یا توافقات همچنان باید در پشت پردهها ادامه پیدا کند، معلوم نیست. اما نتیجهی نهایی روشن است و هیچ مذاکره‌ای نمیتواند آنرا تغییر دهد.

توافق با آمریکا در ضمن به معنای تغییری عمده در استراتژی نظام خواهد بود. ۳۰ سال است که نظام از تهدید امپریالیسم آمریکا استفاده کرده تا ملت را پشت خود جمع کند، تناقضات طبقاتی را رقیق کند و ماهیت انگلی دیکتاتوری مذهبی را پنهان کند. اما سازش جدید با آمریکا باعث خشم بسیاری خواهد شد که پیش از این از حاکمیت در مقابل «شیطان بزرگ» حمایت میکردند. با گرمتر شدن روابط بین دو کشور، لایه بزرگی

از حامیان نظام کنار میروند. ۳۰ سال است که بهشان گفتهاند تحمل کنید و زجر بکشید تا از کشور در مقابل امپریالیسم آمریکا دفاع کنیم - اما اکنون دیگر بهانه‌های باقی نمیماند.

مبارزه طبقاتی

البته که نظام در ابتدا تقویت خواهد شد. تسهیل تحریمها به معنای میزانی احیا در اقتصاد مردهی ایران خواهد بود. این احیای اقتصادی بر تک تک جوانب زندگی مردم تاثیر میگذارد. موقعیت جدید ایران در منطقه و ضرباتی که علیه آمریکا وارد آورده در ضمن غرور ملی را بالا میبرند و این در کوتاهمدت به تقویت نظام میانجامد.

اما هر فشاری که از روی حاکمیت برداشته شود در ضمن به تقویت مبارزه کارگری میانجامد. خشمی که پس از دهها سال استثمار و سرکوب انباشته شده خود را مطرح میکند - کارگران اکنون خواهان سهم خود خواهند شد.

منافع طبقه حاکمه مستقیماً در مقابل کارگران قرار میگیرد. چاره‌ای برایشان نمیماند مگر حمله به استانداردهای زندگی. همین حالا هم دستور کارشان را اعلام کرده‌اند. خامنه‌ای در پایان سال ۱۳۹۲ دستوری صادر کرد که سیاستهای عمومی «اقتصاد مقاومتی» ایران را تعریف میکرد - سیاستی که روحانی از آن تمجید کرد و شروع

به اجراش کرد. نکته‌ی کلیدی این برنامه افزایش «کارآمدی» و «بازدهی» بود. معنای واقعی این اصطلاحات پرطمطراق این است که کلید رشد اقتصادی در ایران از طریق افزایش شدت کار و کاهش دستمزدها است.

خامنه‌ای و روحانی میفهمند که تنها راه جذب سرمایه‌گذاری واقعی در صنعت و تولید (به غیر از صنعت نفت) از طریق پایین آوردن دستمزدها است - از این طریق است که میتوان سرمایه‌گذاری را از کشورهای مشابهی همچون بنگلادش، کامبوج، سریلانکا و غیره گرفت.

آنها میخواهند ایران موقعیتی مشابه ترکیه یا برزیل پیدا کند اما آنچه میکوشند پنهان کنند نابرابری عظیم موجود در این جوامع است. نابرابری بخشی نهادین از نظام سرمایه‌داری است و ایران هم تفاوتی نمیکند. بر عکس،

وضع این کشور بدتر از کشورهای مثل ترکیه خواهد بود که در دوره‌ی رشد عظیم اقتصادی در سطح جهانی توسعه یافتند. امروز رقابت بین کشورها، برای بازار و جذب سرمایه، بسیار شدیدتر خواهد بود و بهای آنها باید توده‌ها بپردازند.

هرگونه توسعه اقتصادی تنها لایهی نازکی در بالا خواهد بود و کلاهی از این نمذ به توده‌ی مردم نمیرسد. این اوضاع فرمول تدارک مبارزه طبقاتی است.

اعتصابات اخیر در بافق و چندین کارخانه و معدن دیگر خبر از روندی میدهند که تازه اولین روزهای خودش را طی میکند. اما این

اینها همه درسهایی است که انقلابیون باید امروز فرا بگیرند تا جنبش فردا را بشناسند. پس از حل مسأله‌ی هستهای (حالا پایان آن هر جور که باشد) روند عروج مبارزه طبقاتی سرعت خواهد گرفت. یک سال پس از آنکه جیمی کارتر ایران را «جزیره ثبات» خوانده بود، سلطنت پهلوی به دست انقلاب ۵۷ سرنگون شد. امروز هم نباید فقط به سطح و به ظاهر اوضاع نگاه کرد.

نومیدی و نارضایتی در گوشه گوشه جامعه‌ی ایران حاضر است. این نظام میداند که نمیتواند فشار را همچنان پایین نگاه دارد اما هر گونه تلاش



برای اصلاحات با تحولات انفجاری روبرو خواهد شد. جنبش کارگری بار دیگر به مرکز صحنه میآیند. سرمایه‌داری ذاتاً قادر به حل مشکلات حاد توده‌های ایران نیست و این است که این توده‌ها لاجرم بار دیگر وادار میشوند راه انقلاب را پی بگیرند.

در این چارچوب، سنتهای کمونیستی گذشته زنده میشوند و ما مارکسیستها زمینی حاصلخیز برای اشاعه افکارمان پیدا میکنیم. وظیفه‌ی امروز، فراگیری گذشته و حال است و در ضمن فراگیری افکار مارکسیسم تا برای رویدادهای پیش رو آماده شویم.*

روند نشان میدهد که افول جنبش کارگری دارد تمام میشود. در این اعتصابات در ضمن جنبش آینده را میبینیم. ماهیت انفجاری اعتصاب بافق به طور مشخص و ماهیت سیاسی بلافاصله پیشرفته‌ی آن نشان میدهد که، بر خلاف باور خیلی آدمهای «تحصیلکرده»، آگاهی کارگران در واقع خیلی هم بالا است.

مانع اصلی پیش روی طبقه‌ی کارگر فقدان حزب انقلابی برای سازماندهی و رهبری در مبارزه است. اما در بافق ما در ضمن دیدیم که وقتی کار به جایی برسد که کارگران تصمیم بگیرند وارد مبارزه شوند لزوماً منتظر کمونیستها نمیشوند تا بهترین سازمانهای ایده‌آل را برایشان بسازند. کارگران در فقدان سازمانهای مستقل خود از هر وسیله‌ای که در دسترس باشد در مبارزاتشان استفاده میکنند - حتی شوراهای شهر و انجمنهای صنفی.



اعتصاب بافق: چند گام به پیش



حسن سعدی

پس از پایان جنگ هشت‌ساله و مخصوصاً پس از فروپاشی شوروی موج خصوصی سازی و تقدیس بازار آزاد به ایران هم رسید. پیش از این در دوره جنگ اقتصاد ایران به طور کلی دولتی بود، اما دهه هفتاد شمسی و با قدرت گیری اکبر هاشمی روند واگذاری‌ها به بخش خصوصی شروع شد. این روند در دوره محمود احمدی نژاد با فرمان خامنه ای مبنی بر اجرای اصل ۴۴ قانون اساسی (که بر گسترش مالکیت خصوصی تاکید داشت) و نیز با از لغو نظام یارانه‌ای (به نام هدفمندی آن) تشدید شد. همانطور که تاکید کرده بودیم دولت روحانی نه تنها ادامه دولت‌های قبلی که از نظر اقتصادی دست راستی ترین دولتی است که تاکنون به قدرت رسیده است و خصوصی‌سازی را در ابعادی وسیع‌تر ادامه داده است که اثر آن را در موج جدید اعتصابات کارگری نیز می بینیم.

سال پیش که اعتصاب کارگران معدن چادرملو اردکان در اعتراض به حق بیمه و نیز دستگیری رفقای‌شان در

جریان بود، نامه ای از طرف کارگران معدن سنگ آهن بافق در همبستگی با آنان و خطاب به «محمد رضا تابش» نماینده اردکان در مجلس شورای اسلامی منتشر شد که در آن نوشته بودند: «آنچه باعث شد برای جنابعالی نامه بنویسیم این است که متوجه شدیم کارگران شریف اما مظلوم چادرملو پس از ماهها پیگیری خواسته های کارگری خود نه تنها به جوابی نرسیده اند بلکه در کمال تعجب دبیر محترم انجمن صنفی خود را که پیگیر این گونه مسائل کارگری بود نیز اخراج شده می بینند و ناگزیر شده اند به نشانه اعتراض تا بازگشت دبیر خود دست از کار بکشند... کارگران زمانی مجبور شدند دست از کار بکشند که بایستی به مسئولین می فهماندند که کارگران هم انسانند و طالب انسانیت و مستحق احترام و عدالت. [آنان] با اخراج دبیرشان به این نتیجه رسیده اند که تحقیر شده اند و در واقع به آنها توهین شده است. آیا درست است کارگرانی که در ان شرایط سخت، وسط بیابان مجبورند روزها و شبهای زیادی به دور از کانون گرم خانواده کارکنند تا چرخهای مملکت جمهوری اسلامی را بچرخانند، از کمترین حقوق کارگری خود بهرمنند نباشند و مجبور شوند

برای نداشتن امنیت شغلی(هراس از اخراج بی دلیل)، قراردادهای موقت، دستمزدهای بشدت زیر خط فقر و تورم و گرانی اعتراض نمایند؟» همان موقع که این بیانیه نشان داد که در معدن سنگ آهن بافق رهبری کارگران به آگاهی طبقاتی متکاملی رسیده است که بر همین اساس «نامه همبستگی» می نویسد. این کارگری است که دیگر خود را به شکل طبقه‌ی کارگر می بیند نه «افراد کارگر» و نه حتی «کارگران یک معدن».

اعتصاب معدن چادرملو اردکان به پیروزی رسید و ماه های گرم پایانی بهار ۹۳ فرا رسید. اواخر اردیبهشت بود که ۷۱٫۵ درصد از سهام شرکت معدن بافق به صندوق بازنشستگی فولاد واگذار شد و ۲۸٫۵ درصد دیگر نیز به مزایده گذاشته و در فرابورس واگذار شد تا بدین ترتیب معدن سنگ آهن بافق به طور کامل خصوصی سازی شود.

ممکن است بپرسید بافق کجاست و معدن آن چه اهمیتی دارد؟ بافق شهرستان کوچکی در استان یزد با جمعیتی حدود ۵۰ هزار نفر است. معدن سنگ آهن بافق ده‌ها سال مهم‌ترین تأمین کننده مواد اولیه صنعت فولاد و آهن ایران بوده است و حدود ۵ هزار کارگر

در آن مشغول به کار می باشند. برای کارگران معدن سنگ آهن بافق (و تقریباً برای همه مردم شهر) این معدن مهمترین ثروت زندگی و طریق معاش است. حال کارگران بافقی شاهد این بودند که تمام عمر و هستی‌شان تاراج و به بخش خصوصی واگذار می‌شود.

کارگران در مقابل واگذاری معدن به بخش خصوصی آرام ننشستند. ۵ هزار کارگر معدن سنگ آهن بافق در روز ۲۷ اردیبهشت ۹۳ و در اعتراض به واگذاری ۲۸٫۵ درصد باقی مانده از سهام این شرکت در فرابورس دست از کار کشیدند و اعتصاب کردند. پس از گذشت یک هفته وزیر کار به کارگران وعده داد که اگر چه شرکت به بخش خصوصی واگذار شده است اما کارگری اخراج نخواهد شد. کارگران بی‌توجه به وعده وزیر کار به اعتصاب ادامه دادند. روزها می‌گذشتند، نه تهدید و نه وعده‌های پوچ کارساز نشدند.

در روز نوزدهم اعتصاب «محمد عباسی بافقی» سخنگوی شورای اسلامی شهرستان بافق در مصاحبه ای با ایلنا اعلام کرد که «کارگران معترض معتقدند این ۵/۲۸ درصد از سهام شرکت سنگ آهن مرکزی شهرستان بافق باید همچنان دولتی بماند و سود آن به توسعه این شهرستان محروم اختصاص یابد یا آنکه به شرکت تعاونی توسعه شهرستان بافق که از حضور حداقل نیم درصد از جمعیت شهرستان تشکیل شده است، واگذار شود.» وی درباره دیگر خواسته‌های کارگران چنین گفت: «تضمین امنیت شغلی و ارتقای سطح استخدامی از دیگر مطالبات کارگران معترض شرکت سنگ آهن مرکزی بافق است.»

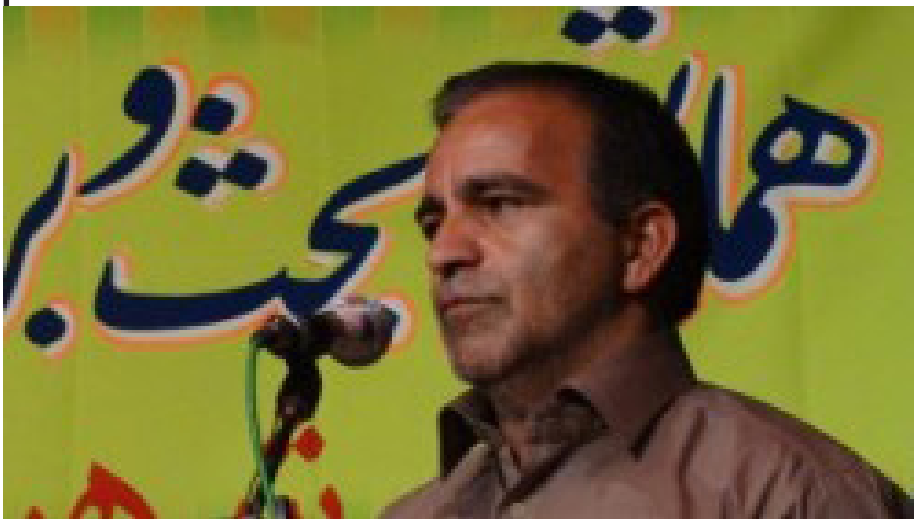
در روز ۲۳م اعتصاب «محمد صالح جوکار» نماینده یزد در مجلس طی یک تذکره آیین‌نامه‌ای چنین گفت: «هم‌اکنون ۲۳ روز از اعتصاب صنفی ۵ هزار و ۳۰۰ نفر از کارگران و مهندسان شرکت سنگ آهن مرکزی در شهرستان بافق می‌گذرد که قطعاً این موضوع تأثیر منفی در اقتصاد کشور دارد.» وی ضمن درخواست برای ایجاد «صنایع جوان معدنی و توسعه عمران بافق» افزود: «شهر محروم بافق دارای این شرکت بهره‌بردار از سنگ آهن است که این شرکت به مدت ۵۰ سال خوراک کارخانه‌های فولاد کشور را تامین کرده است، با این شرایط ذخایر سنگ آهن این دو معدن در سال آینده به پایان می‌رسد، در این صورت به علت نبود زیرساخت‌های لازم و صنایع جوان معدنی و صنایع دیگر و مجاورت با کویر، این منطقه دچار شرایط بدی خواهد شد.»

کماکان اعتصاب معدن‌چیان ادامه داشت تا اینکه در روز ۳۱م اعتصاب (۲۶ خرداد) فرماندار بافق در مصاحبه با ایلنا اعلام کرد که با ۱۶ عدد از مطالبات کارگران موافقت شده است اما عده ای به دنبال «چیزهای دیگری» هستند. این تهدید ضمنی رهبران کارگری بود اما آنان را منصرف از ادامه اعتصاب نکرد. اعتصاب کارگران بافق سرانجام در چهلمین روز خود به نتیجه رسید و وزیر کار طی نامه ای رسمی و علنی واگذاری معدن به بخش خصوصی را متوقف کرد.

بدین ترتیب طولانی‌ترین اعتصاب پس از انقلاب ۵۷ با پیروزی کارگران و شکست خفت بار دولت و کارفرما به پایان رسید. ۴۵ روز پس از پایان اعتصاب اول وزیر کار به بافق سفر کرد و در بین کارگران کماکان وعده و وعید داد. وی همچنین گفت: «اگر تحسن

رفقاییشان به اعتصاب ادامه خواهد داد. پس از بن بست در مذاکرات و در روز دوم اعتصاب، یگان ویژه پلیس به قصد ارباب و متفرق کردن اعتصاب کنندگان و بازداشت ۱۶ تن از آنان که به معدن پناه آورده بودند، مستقر شد اما با شکست در مقابل همبستگی و اتحاد کارگران عصر همان روز معدن را ترک کرد. متأسفانه پلیس در هنگام خروج از معدن موفق به بازداشت دو نفر از کارگران شد و تعداد کارگران بازداشتی به ۴ نفر رسید.

«تشکری» رییس شورای شهر همان شب در مصاحبه ای گفت: «اعضای شورای شهر به وکالت از اهالی شهر خواهان آن هستند که پانزده درصد



«حسن تشکری»

از مجموع ۷۱ و نیم درصد سهامی که قرار بود بابت رد دیون به صندوق بازنشستگی فولاد اختصاص یابد برای جبران محرومیت‌ها و عقب افتادگی شهر بافق اختصاص یابد.»

اعتصاب معدن بافق کماکان ادامه یافت تا اینکه در پنجمین روز اعتصاب ۶ تن دیگر از کارگران معدن بافق از جمله «تشکری» (کارگر معدن و رییس شورای شهر) ساعت ۲ نیمه شب و در خانه های شخصی خود توسط پلیس بازداشت شدند تا تعداد کارگران زندانی به ۹ نفر برسد. اسامی کارگران بازداشتی چنین بود: «امیر حسین کارگران»، «علی صبری»، «محمدحسن تشکری»، «علی محمد تشکری»، «کاظم کارگران»، «رضا

(اعتصاب) پیشین کارگران (که ۳۹ روز طول کشید) ۳۳۹ روز هم ادامه پیدا می‌کرد، اجازه نمی‌دادم مویی از سر کارگرا کم شود.» هنوز یک هفته از سفر وزیر کار نگذشته بود که با شکایت کارفرما حکم بازداشت ۱۸ تن از کارگران معدن بافق صادر و پلیس موفق به بازداشت دو نفر از کارگران شد. خوشبختانه با هوشیاری کارگران از دستگیری ۱۶ نفر دیگر و از جمله «حسن تشکری»، رئیس شورای شهر بافق (که خود از کارگران معدن است و نقش مهمی در موفقیت اعتصاب اول داشته) جلوگیری شد. کارگران بلافاصله دست از کار کشیدند و همه در داخل محوطه معدن متحصن شدند. جانشین فرمانده نیروی انتظامی یزد در معدن حضور یافت و با «تشکری» و دیگر کارگران مذاکره کرد تا به اعتصاب خاتمه دهند. نتیجه ای حاصل نشد و کارگران اعلام کردند که تا لغو حکم بازداشت





دهستانی»، «رضا خواجهزاده»، «ایرانی» و «جلیل کمالی».

صبح همان روز خانواده‌های کارگران بازداشتی در مقابل دفتر کارفرما تحصن کردند تا مانع خروج از دفترش شوند. آنان در گفتگو با ایلنا اعلام کردند که «تا آزادی کارگران به این تحصن ادامه می‌دهند». بعد از ظهر همان روز «عسگری» مدیرعامل معدن با حضور در جمع تحصن‌کنندگان قول داد که با اعلام رضایت امکان آزادی کارگران بازداشت شده و سایر کارگرانی که هم اکنون با شکایت

کارگران معترض معدن بافق پس گرفته است اما آزادی کارگران به نظر مثبت شورای تامین استان یزد منوط شده است. به این ترتیب معلوم شد که بازداشت رهبران کارگری تنها به دلیل شکایت کارفرما نبوده است و جنبه سیاسی-امنیتی داشته است.

در روز هفتم اعتصاب «محمد علی طالبی» معاون سیاسی-امنیتی استانداری یزد، در نشست خبری خود گفت: «دلیل دستگیری کارگران اعتصاب نبوده است.» وی ادامه داد: «آمار دقیقی از دستگیر شدگان ندارم اما آماری که در رسانه‌ها منتشر شده به مراتب کمتر از چیزی است که قرار بود صورت

در جمع خانواده‌ها آنان را همراهی می‌کردند. تعداد تحصن‌کنندگان جلوی فرمانداری گاهی حتی به ۵۰۰ نفر هم می‌رسید.

در روز هشتم اعتصاب صباغیان نماینده کارگران اعتصابی از خلف وعده دولت در «توقف واگذاری ۵/۲۸ درصد از سهام معدن» گفت. این در حالی بود که دو ماه از اعتصاب اول و نامه صریح وزیر کار مبنی بر توقف واگذاری گذشته بود. وی همچنین ادامه داد: «قرار بود ۱۵ درصد از سهام شرکت سنگ آهن به شهرباق تعلق گیرد اما وزیر کار زیر بار این خواسته نرفت.»

در روز نهم اعتصاب معلوم شد که برای «تشکری» ۶۰ میلیون تومان و برای ۸ کارگر بازداشتی دیگر ۵۰ میلیون تومان وثیقه‌ی آزادی تعیین شده است. خانواده‌ها مخالف می‌کنند و می‌گویند «بازداشت‌شدگان جرمی مرتکب نشده‌اند که برای آزادی آنها قرار وثیقه تعیین می‌شود». در روزهای بعد کماکان اعتصاب ادامه یافت و هزار کارگر با حضور در نمازجمعه شهر بافق و سر دادن شعارهایی از آزادی رفقاییشان دفاع کردند. «سلیمانی» امام جمعه بافق در حضور کارگران گفت که «قرار است آزادی کارگران بازداشتی از طریق «غلامحسین محسنی‌اژه‌ای»، معاون اول قوه قضاییه پیگیری شود». در دوازدهمین روز اعتصاب بیش از ۲۰۰ تن از کارگران در مقابل درب فرمانداری تجمع کردند و با سردادن شعارهایی از کارگران بازداشت شده حمایت کردند و خواهان آزادی‌شان شدند.

در روز ۱۴م اعتصاب جلسه شورای تامین شهر بافق با حضور مقامات و نمایندگان کارگران برگزار شد و مقامات بافقی آزادی کارگران بازداشتی را به «پایان اعتصاب کارگران» مشروط کردند. کارگران به این شرط تمکین نکردند و به اعتصاب خود ادامه دادند. روز بعد سخنگوی قوه قضاییه در نشست خبری خود اعلام کرد که مخالف اعتراض و انتقاد نیست اما «با کارگرانی که «خیابان می‌بندند» برخورد می‌کند». سرانجام پس از ۱۶ روز و با آزادی همه کارگران بازداشتی در روز ۱۲ شهریور اعتصاب خاتمه یافت و کارگران به سر کار خود برگشتند.

همان روز و در پایان اعتصاب رئیس سازمان خصوصی سازی از واگذاری «قطعی» ۵/۲۸

خیالباغان خیلی رادیکال در ذهن خود یک تشکل «آی» «خیلی‌چپ» و «خیلی‌انقلابی» می‌سازند و از واقعیت می‌خواهند تا خود را با تصورات آنان وفق دهد. لنین در کتاب «چپ روی کودکان» درباره امثال این انقلابی‌نمایان چنین می‌نویسد: «اظهارات متکبران و بسیار دانشمندان و بیش از حد انقلابی چپ‌های آلمانی در باره‌ی اینکه کمونیست‌ها نمی‌توانند و نباید در اتحادیه‌های ارتجاعی کار کنند و باید از این کار امتناع کنند و باید از این اتحادیه‌ها خارج شوند و حتماً یک «اتحادیه‌ی کارگری» کاملاً تر و تازه و شسته و روفته‌ای که توسط کمونیست‌های بسیار نازنین (و لابد اکثراً به کلی جوان) اختراع شده باشد، تشکیل دهند و غیره نیز در نظر ما چیزی جز اباطیل کودکانه و خنده‌آور نمی‌تواند باشد.»

بگیرد.» وی از همه «دستگاه‌ها و رسانه‌های مؤثر» خواست تا برای «تحقق آرامش بافق» و حل «تنش کارگری» همکاری کنند. «طالبی» همچنین به مقایسه نحوه عملکرد «دولت تدبیر و امید» با گذشته پرداخت و افزود: «اگر اقدامات قضایی هم در بافق صورت گرفته در راستای وظیفه ما بوده است.»

هشتمین روز اعتصاب و سومین شب تحصن مقابل فرمانداری که فرارسید در شهر بافق شایعه شده بود که «حکم آزادی ۸ تن از کارگران بازداشتی جز «محمدحسن تشکری»، رئیس شورای شهر بافق صادر شده است، اما آنان زیر بار نرفته‌اند و گفته‌اند همه ما را باید با هم آزاد کنید.» فضای همبستگی کارگری در شهر حاکم بود و علاوه بر خانواده‌های کارگران بازداشتی که مقابل فرمانداری تجمع کرده بودند، مردم شهر به تناوب با حضور خود

کارفرما تحت پیگیری نیروی انتظامی هستند را فراهم خواهد ساخت. خانواده‌های بازداشت‌شدگان به مقابل فرمانداری رفتند و تحصن خود را در آن‌جا شروع کردند. اعتصاب نیز به روال سابق در معدن ادامه یافت. خانواده‌های کارگران بازداشتی معدن بافق و جمعی از شهروندان بافق شب را در مقابل فرمانداری به صبح رساندند. درروز ششم اعتصاب، کارفرمای معدن سنگ آهن بافق با ارسال نامه‌ای به شورای تامین بافق؛ شکایتش را پس گرفت اما کماکان کارگران آزاد نشدند و اعتصاب نیز ادامه پیدا کرد.

سخنگوی شورای اسلامی شهرستان بافق همان روز در مصاحبه‌ای گفت: «اگر چه کارفرما شکایت خود را از

درصد از سهام معدن سنگ آهن بافق به بخش خصوصی سخن گفت. فردای این اظهار نظر معاون سیاسی و امنیتی استاندار یزد اعلام کرد که واگذاری سهام ۵/۲۸ درصدی معدن بافق به بخش خصوصی لغو شده است و از مسئولان سازمان خصوصی سازی خواست اظهارات خود را اصلاح کنند و با سیاست‌های کلی دولت هماهنگ باشند. وی در ادامه از دولت خواست «با این اظهار نظرها که بر امنیت روانی کارگران معدن سنگ آهن بافق و فعالیت اقتصادی این شهرستان تاثیر می‌گذارد» برخورد کند. به نظر می‌رسد با توجه به اظهارات ضد و نقیض مقامات دولتی، جدال بر سر خصوصی سازی معدن بافق کماکان ادامه پیدا کند اما تا همین جای کار موفقیت‌های کارگران بی‌نظیر و چشم گیر بوده است. اعتصاب بافق نشان داد که کارگران به چیزی جز نیروی مبارزه طبقاتی خود نمی‌توانند تکیه کنند. نقش مردم شهر که با کارگران معدن بافق همبستگی کردند و در تحصن خانواده‌ها مقابل فرمانداری حاضر شدند را نباید بی‌اهمیت شمرد. هیچ اعتصابی بدون همبستگی بخش‌های دیگر طبقه کارگر به راحتی موفق نمی‌شود.

کارگران نشان دادند که منتظر کسی نیستند تا برایشان تشکل درست کند یا رهنمود دهد که تشکل کارگری چنین باشد و چنان نباشد. کارگران هر جا و هر زمان که لازم ببینند خود را در قالب‌های ممکن و موجود متشکل می‌کنند. کارگران ایران در نبود تشکل‌های مستقل کارگری و در خیلی از موارد از انجمن‌های صنفی به عنوان یکی از روش‌های ممکن و موجود تشکل و اتحاد استفاده کرده‌اند و با استفاده از آن به پیروزی‌هایی در عرصه مبارزه اقتصادی رسیده‌اند.

نقش شورای شهر و «حسین تشکری» به عنوان رییس این شورا و یکی از رهبران کارگری نیز در پیروزی کارگران معدن بسیار موثر بود. در نبود حزب انقلابی، کارگران از هر ابزاری (حتی شورای شهر) در جهت مبارزه خود علیه سرمایه داری استفاده می‌کنند.

بحث‌های فرقه‌ای چپ در سال‌های اخیر مبنی تعیین «بایدها و نبایدها» برای تشکل‌های کارگری، ترجیح «شورا» و «مجمع عمومی» بر سندیکا و این که چه تشکلی انقلابی و کدام غیرانقلابی است، بیش از هر چیز در مقابل حقیقت مبارزه طبقاتی موجود دود شد و به هوارفت.

خیالبافان خیلی رادیکال در ذهن خود یک تشکل «ایده آل» «خیلی‌چپ» و «خیلی‌انقلابی» می‌سازند و از واقعیت می‌خواهند تا خود را با تصورات آنان وفق دهد. لنین در کتاب «چپ روی کودکانه» درباره امثال این انقلابی‌نمایان چنین می‌نویسد: «اظهارات متکبرانه و بسیار دانشمندانه و بیش از حد انقلابی چپ‌های آلمانی در باره‌ی اینکه کمونیست‌ها نمی‌توانند و نباید در اتحادیه‌های ارتجاعی کار کنند و باید از این کار امتناع کنند و باید از این اتحادیه‌ها خارج شوند و حتماً یک «اتحادیه‌ی کارگری» کاملاً تر و تازه و شسته و رفته‌ای که توسط کمونیست‌های بسیار نازنین (و لابد اکثراً به کلی جوان) اختراع شده باشد، تشکیل دهند و غیره نیز در نظر ما چیزی جز اباطیل کودکانه و خنده آور نمی‌تواند باشد.»

بگذاریم این حضرات به اوامع خود مشغول باشند، کارگر اما این‌گونه نمی‌اندیشد و کاری به این ترهات ندارد. برای کارگر مبارزه طبقاتی موجود جدال مرگ و زندگی است و باید نان را به سفره خانواده اش آورد. سفره‌ای که با سیاست ریاضت اقتصادی دولت روحانی، تورم موجود و عدم افزایش موثر دستمزدها هر روز کوچک‌تر و فقیرانه‌تر می‌شود. کارگر از هر ابزار ممکن برای مبارزه اقتصادی استفاده می‌کند حتی اگر این ابزار یک سندیکای ارتجاعی یا شورای اسلامی کار و نهادهای وابسته به خانه کارگر باشد.

اعتصاب‌های سالهای اخیر عمدتاً از موضع بسیار تدافعی بودند و در مقابل بیکارسازی کارگران و یا در اعتراض به ماه‌ها دستمزدهای معوقه شکل می‌گرفتند. این اولین بار در سال‌های اخیر بود که اعتصاب کارگری حالت تهاجمی و پیشگیرانه داشت چرا که کارگران قبل از اینکه خصوصی‌سازی به اخراج آن‌ها بینجامد بر لغو خصوصی سازی پافشاری کردند.

همانطور که گفته بودیم، با تغییر دولت در ایران و عوض شدن جو داخلی کشور جنبش کارگری دوباره عروج کرد. دولت با دور جدیدی از اعتصاب‌های کارگری مواجه شد. اعتصاب‌های گذشته عموماً در صنایع حاشیه‌ای و کوچک رخ می‌داد، در حالی که اکنون صنایع کلیدی و عظیم بستر اصلی اعتصابات کارگری شده‌اند. اعتصاب معدن چادرملو، اعتصاب معدن بافق، اعتصاب معدن سنگرود تهران، اعتصاب واگن پارس و اعتصاب اخیر هفت تپه یک روند و چشم انداز کلی

از خیزش کارگران صنایع کلیدی در دفاع از منافع طبقاتی را نشان می‌دهند.

اما تمام این پیروزی‌ها در عرصه مبارزه اقتصادی قطعی و برگشت ناپذیر نیستند. تا زمانی که قدرت سیاسی در دست طبقه سرمایه دار هست، تمام دستاوردهای مبارزه کارگران ناپایدار هستند. دولت ممکن است فعلاً عقب نشینی کند و بعد در فرصت مقتضی طی حمله دیگری کارگران را شکست دهد. تنها امری که پیروزی مبارزه کارگری را تثبیت می‌کند، کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر و سرنگونی سرمایه داری است.

وظیفه مارکسیست‌ها این است که در جایی که کارگران به طور توده‌ای متشکل هستند، حضور داشته باشند و آنان را برای کسب قدرت سیاسی متحد و متشکل کنند. لنین در همان کتاب چنین می‌نویسد: «باید به هر گونه فداکاری تن داد و بزرگ‌ترین موانع را برطرف ساخت تا این که بتوان به طور سیستماتیک و با سرسختی و مصرانه درست در آن موسسات و در بین آن جمعیت‌ها و اتحادیه‌ها، ولو ارتجاعی‌ترین آن‌ها، که توده پرولتر یا نیمه پرولتر در آن جا هست به تبلیغ و ترویج پرداخت.»

این وظیفه مارکسیست‌های ایران در شرایط موجود است که در کنار جنبش کارگری و هر جا که توده کارگران متشکل هستند بایستد و صبورانه از حقایق طبقاتی دفاع کرده و آگاهی سیاسی را تعمیق بخشد. «مبارزه طبقاتی» خود را بخش کوچکی از همین مبارزه هرروزه در جریان می‌داند و به کارگران معدن بافق صمیمانه درود می‌فرستد و پیروزی اخیرشان را تبریک می‌گوید. زنده باد کارگران بافق. زنده باد همبستگی طبقاتی.





۳۹ درصد کارگران ایران با قرارداد موقت کار می‌کنند

آرش عزیزی

آماري است تكان دهنده اما واقعي.

محمد رضا بقائیان، نماینده کارگری در شورای عالی کار، چند هفته پیش گفت ۹۳ درصد کارگران ایران با قرارداد موقت کار می‌کنند.

این آمار، که منبع آن خود وزارت کار است، بخش مهمی از واقعیت کارگران ایران را تشکیل می‌دهد.

مثل تمامی سایر ممالک سرمایه‌داری، «موقت» بودن قرارداد کارگران دست کارفرما را باز می‌گذارد تا هر جور خواست با کارگر رفتار کند و در صورت بروز هرگونه اعتراض و خواست بهبود شرایط دست به اخراج او بزند. وقتی کارگر قراردادی باشد، اخراج هم راحت می‌شود. کافی است قرارداد کارگر تمدید نشود.

در ایران، شرایط از آن جایی بغرنج است که بعضی کارگران شرایطی حتی بدتر از «قرارداد موقت» دارند. چرا که در حال حاضر، کارگران موقت، طبق ماده ۲۷ قانون کار، از حقوقی حداقلی برخوردار هستند. در نتیجه خیلی کارفرمایان با استفاده از ترفندهای مختلف، کارگران را به صورت پروژه‌ای و تحت عنوان «قراردادهای پیمانی» استخدام می‌کنند تا همین حقوق را نیز از آن‌ها سلب کنند. در عین حال طرحی به نام «طرح امنیت شغلی کارگر و امنیت سرمایه‌گذاری کارفرما» پیشنهاد شده است که برخلاف اسم فریبنده‌ی آن هدفش در واقع حذف همین حداقل امنیت موقت شغلی کارگران در همان محدوده زمان قرارداد است.

نمونه‌های بسیاری از معنای عملی این

بی‌امنیتی شغلی موجود است.

مثلا اخیرا در نیروگاه پتروشیمی بوعلی سینا، واقع در بندر امام خمینی، دستمزد ۵۰ نفر از کارگرانی که قرارداد موقت داشتند بالا رفت اما دستمزد ۴۰۰ نفر که قرارداد پیمانی داشتند بالا نرفت. چنان‌که یکی از کارگران در گفتگو با ایلنا مطرح کرد این مصداق بارز تلاش برای ایجاد «دودستگی» بین کارگران است - کاری که نمونه‌ی آن را سرمایه‌داران همیشه اجرا کرده‌اند. طبق این تاکتیک قدیمی، با ایجاد تفاوت در شرایط کارگران بین آن‌ها اختلاف انداخته می‌شود. این اختلاف باعث ضعف کل کارگران می‌شود. (دقیقا عین همین سناریو در سال‌های اخیر در میان کارگران بخش عمومی در کشورهای همچون کانادا، آمریکا و بریتانیا پیاده شده است.)

گواه استفاده از این تاکتیک تفرقه‌انداز این حرف فرخ شهنی، مسئول مجمع نمایندگان کارگری بندر امام، است که می‌گوید در بعضی واحدها، به سراغ کارگران قرارداد موقت رفته‌اند و سعی کرده‌اند قراردادهای آن‌ها را هم به «پیمانی» تبدیل کنند.

نمونه‌ی همین تاکتیک را در استان فارس نیز می‌بینیم. آمار اخیر نشان می‌دهد که گرچه آمار کلی اشتغال تغییر چندانی نداشته، اخراج کارگران پیمانی افزایشی چشمگیر یافته است. در این استان استفاده از دلال‌هایی که نام «شرکت‌های تامین خدمات نیروی انسانی» را یدک می‌کشند نیز رایج است. این شرکت‌ها عملا با استفاده از شرایط بد اقتصادی و رواج بیکاری، بخصوص میان جوانان، کارگران را بدون اعطای ساده‌ترین حقوق استخدام می‌کنند و طبق شرایط پیمانکار به راحتی عزل و نصب می‌کنند.

در گوشه‌ی دیگری از ایران، مثال نیروگاه سیکل ترکیبی ایرانشهر را داریم. از حدود ۴۰۰ نفر کارگر این مجموعه دو سوم با قراردادهای موقت کار می‌کنند - یعنی آن

قراردادهای سالیانه‌ای که تازه واجد حقوق بیشتری از قراردادهای پیمانی هستند. اما در همین نیروگاه اخیرا کارگرانی که ۱۸ سال سابقه‌ی کار داشتند با عدم تمدید قرارداد، یعنی اخراج ناگهانی، روبرو شدند. از سوی دیگر، ۱۵ نفر که هفت سال بود جزو اقلیتی بودند که قرارداد رسمی دارد، یک‌شبه به قرارداد موقتی بدل شدند!

عواقب این وضعیت ناامنی و بلا تکلیفی برای زندگی کارگران بسیار وخیم است.

کارگر حتی نمی‌تواند برای چند ماهش برنامه بریزد. چنان‌که مهدی نجف‌پور، عضو هیات مدیره اتحادیه کارگران قراردادی و پیمانی کشور، اخیرا گفته بود کارفرمایان، کارگرانی را که چند ماه حقوق نگرفته‌اند به چند ماه «تعطیلات تابستانی» می‌فرستند! و یا آن‌ها را به «مرخصی» اجباری و بدون حقوق می‌فرستند اما کارگری که خرج معاش روزمره‌اش را هم ندارد چطور عازم «تعطیلات» شود یا از «مرخصی» استفاده کند؟ در نتیجه، این محکوم کردن کارگر به خانه‌نشینی است. این در حالی است که طبق قانون کارگران مستحق داشتن دوران مرخصی استحقاقی هستند که باید با پرداخت کامل حقوق همراه باشد.

این شرایط راهی است برای نابود کردن زندگی و خانواده‌ی کارگران.

اصغر برشان، دبیر اجرایی خانه کارگر اصفهان، در گفتگویی دیگر به عواقب رواج قراردادهای موقت اشاره می‌کند: «ناامنی شغلی و اجتماعی، بزهکاری و حتی بالا رفتن سن ازدواج»

در حالی که سران مملکتی در تبلیغات خود دم از لزوم افزایش جمعیت می‌زنند و از موهبات ازدواج می‌گویند، وضع کارگران اینگونه است. آخر با این قراردادهای موقت و وضعیتی که کارگر آینده‌ی شش ماه خود را هم نمی‌داند چطور می‌توان به تشکیل خانواده

و برنامه‌ریزی برای آینده دست زد؟

دیگر عاقبت مسلم این وضعیت این است که کارگری که قرارداد موقتی دارد و هر لحظه در خطر اخراج قرار دارد کمتر قادر به سازماندهی اعتراض و طلب حقوق خود است. در حالی که با شدت گرفتن تحریم‌های امپریالیستی علیه ایران و بالا گرفتن روندهای خصوصی‌سازی، وضعیت کارگران در چند سال گذشته روز به روز بدتر شده است، کارفرمایان این‌گونه می‌کوشند کارگران را منفعل کنند تا توان مقابله با این شرایط را نداشته باشند.

این البته فقط حرف ما مارکسیست‌ها نیست. مثلاً، علیرضا جنتی، دبیر اجرایی خانه کارگر کهگیلویه و بویراحمد، اخیراً گفته بود: «کارگران قرارداد موقت به دلیل ترس از اخراج در استان تن به ظلم‌های زیادی می‌دهند.»

بیشتر کارگران این استان در اماکنی همچون فروشگاه‌های بزرگ پوشاک، رستوران‌ها و مغازه‌های لوازم آرایشی دارای قرارداد موقت هستند و همواره از وضعیت قراردادی آن‌ها استفاده شده تا جلوی مبارزه‌ی دسته‌جمعی‌شان گرفته شود.

مبارزه

علیه این وضعیت باید ایستاد. مبارزه برای کارگرانی که قرارداد موقت و پیمانی و سفیدامضا و غیره دارند، سخت‌تر است اما غیرممکن نیست. کارگرانی که قراردادهای دائمی یا با شرایط بهتری دارند باید به کمک خواهران و برادران طبقاتی خود بیایند و همه با هم و با خواست قائل شدن حقوق کامل و برابر و قراردادهای دائمی برای همه دست به حرکت بزنند.

گواه مسلم این واقعیت را اخیراً در معدن ذغال سنگ البرز شرقی دیدیم. از میان کارگران این واحد، ۱۲۰۰ نفر با قرارداد موقت کار می‌کنند. اخیراً که قرار است این واحد خصوصی‌سازی و به شرکت ذوب‌آهن فولاد شود شاهد اعتصابی بودیم که در آن ۱۴۰۰ نفر از کارگران، اعم از دائمی و موقت، شرکت کردند. خواست آن‌ها نیز جلوگیری از خصوصی‌سازی و اعطای امنیت شغلی به تمام کارگران بود.

این حرکت خشمی که در عمق طبقه کارگر است را نشان می‌دهد. اما مسله قرارداد های موقت مسله محدود به یک کارگاه یا معدن نیست، بلکه مسله سیاسی عمومی‌ای است که

از طرف طبقه حاکم بر کل طبقه کارگر (۹۳ درصد کم یا بیش کل طبقه است) تحمیل شده است. بنا بر این مشکلیست که نهایتاً فقط با یک مبارزه سیاسی علیه طبقه حاکم می‌تواند حل شود. این اسلکه‌ها را تحت قراردادهای موقت

راه پیش‌رو

پس از روی

کار آمدن

حسن

روحانی و

بهبودی که

در روابط

ایران با

غرب شاهد

بوده‌ایم،

امیدها

به بهبود

وضعیت

اقتصادی



کشور بالا رفته است. تا همین حالا شاهد اندکی بالا رفتن رشد اقتصادی بوده‌ایم (گرچه با رقم‌هایی هنوز ناچیز که به زحمت به بالای رکود می‌رسند). اما بخشی از برنامه‌ی اقتصادی اعلام‌شده دولت روحانی برای جذب سرمایه‌های خارجی حمله به حقوق کارگران ایرانی است. دولت او می‌خواهد آن چیزی را که «انعطاف بازار کار» می‌نامند، بالا ببرد. منظور از این «انعطاف» البته چیزی نیست مگر بی‌حقوق ساختن کارگران برای ایجاد امنیت سرمایه‌گذاری برای شرکت‌های خارجی و ایجاد شرایط بهتر برای سرمایه‌داران ایرانی در رقابت در بازار جهانی.

اما جنبش کارگری باید تاکید کند که بهبود وضعیت اقتصادی فقط وقتی معنی دارد که این بهبود خود را در زندگی اکثریت عظیم جامعه‌ی ایران که کارگران و مزدبگیران هستند نشان دهد. چطور می‌توان دم از بهبود وضعیت زد وقتی کارگر ایرانی از ساده‌ترین امنیت شغلی برخوردار نباشد؟ چطور می‌توان صناعی بارور و قابل اتکا داشت وقتی کارگر از پس فردایش با خبر نباشد، تا چه برسد به این‌که تعطیلات کافی داشته باشد و حقوق به موقع بگیرد؟

خواست اعطای قرارداد دائمی به تمامی کارگران و ممنوع بودن هرگونه قرارداد غیرعادی و موقت و پیمانی و امثالهم باید در دستور کار جنبش کارگری قرار بگیرد - هم به طور کلی و هم در واحد مشخص.

نه به قراردادهای موقت و پیمانی!

اشتغال با حقوق کامل برای همگان و گرنه، پرداخت بیمه کافی بیکاری!

نه به ایجاد تفرقه میان کارگران! یکی برای همه، همه برای یکی!

عدم اعطای حقوق کارگران به آن‌ها به هیچ بهانه‌ای قبال پذیرش نیست!



تجمعات تهران در حمایت از کوبانی

رضاح

۹۳/۷/۲۳ با جمعیتی کمتر از ۶۰۰ نفر برگزار شد. این تجمع دارای مجوز، ابتدا قرار بود در مقابل دفتر اصلی سازمان ملل در خیابان بهشتی برگزار شود اما با کارشکنی حکومت بازم به همان خیابان شهرزاد و ساعت ۴ بعدازظهر انتقال یافت. تجمع کنندگان در پارکی به نام پارک پایداری جمع شدند و شعارهایی بر علیه جنایات داعش، امپریالیسم، حکومت ترکیه، و... سردادند. و بر مقاومت کوبانی درود فرستادند و از اکتبر سرخ کوبانی گفتند. ماموران امنیتی حکومت ابتدا سعی در برهم زدن تجمع را داشتند منتها با زیاد شدن جمعیت متوجه شدند که هدفشان نا ممکن است. ماموران امنیتی حکومت به طور بسیار زشتی با فاصله در مقابل جمعیت ایستاده بودند و مشغول فیلمبرداری و عکسبرداری از تجمع کنندگان بودند. باز هم غالب جمعیت کردهای ساکن تهران و چپهای تهران بودند. این تجمع با حرکت جمعیت به سمت جنوب خیابان و درود فرستادن بر مقاومت کوبانی و درود فرستادن بر ی.پ.گ (یگان های مدافع خلق) به پایان رسید.

سوالاتی برای اکثر رفقا پیش آمده بود که این تجمعات آرام است و حکومت که خود مخالف داعش است، جدای از قضیه تجمعات بدون مجوز، چرا حکومت به این تجمعات دارای مجوز واکنش شدید نشان میدهد و اینطور زشت برخورد میکند؟

خب جواب این سوال در این نهفته است که حکومت خوب میداند که اگر این تجمعات موجب وفاق و همدلی مجدد چپها شود و شور تازه ای بینشان ایجاد شود، حکومت را با مشکل جدی روبرو خواهند ساخت و از طرفی حکومت همیشه سعی در برهم زدن تحرکات مدنی دارد. حکومت با بازداشت ها و بازجویی های صوری سعی میکند تا ترسی میان افراد ایجاد کند تا هرچه بیشتر بتواند حداقل از لحاظ کمیتهی به تحرکات مدنی آسیب بزند.

سوال اساسی تری برای خود من پیش آمده که چرا با وجود گذشتن بیش از ۵ هفته از مقاومت کوبانی، چرا هنوز عده زیادی از چپهای تهران حضور حداقلی هم نداشتند و بیشترین تجمع به ۲۰۰۰ نفر هم نرسید؟

این ضعف پراتیک ناشی از چیست و چگونه باید جبران گردد؟

گفت تاثیر گذار بود از این لحاظ که شوق و شور زیادی در بین چپهای حاضر در تجمع ایجاد کرد. عمده جمعیت حاضر را کردهای ساکن تهران و چپها تشکیل میدادند که با سر دادن شعارهایی علیه جنایات داعش، امپریالیسم، حکومت ترکیه، و انتقاد به سکوت سازمان ملل در مقابل جنایات داعش حضورشان را اثبات کردند. در حین این تجمع ماموران امنیتی حکومت که با لباس شخصی در مقابل ساختمانی نیمه ساز بودند تعدادی از افراد را به داخل آن ساختمان برده و مورد بازجویی قرار دادند. از بازداشت شدگان سوالاتی مبنی بر اینکه هدف اصلی شان از این تجمع چیست و... پرسیده شده بود و در آخر با دیدن کارت شناسایی شان و گرفتن شماره تلفن و آدرس منزل آزاد شده بودند.

تجمع ساعت ۶ بعدازظهر با حرکت جمعیت به سمت خیابان قبا و سردادن شعار زنده باد کوبانی به اتمام رسید.



همان موقع تصمیم گرفته میشود که فردای همان روز یعنی پنجشنبه صبح جمعیتی در همانجا و بدون گرفتن مجوز صورت بگیرد که صبح پنجشنبه حدود ۴۰ نفر به آن محل مراجعه میکنند که با دخالت پلیس خیلی سریع متفرق میشوند.

جمعی از چپها سعی در ایجاد جمعیتی بدون مجوز در میدان انقلاب در روز شنبه ۹۳/۷/۱۹ را داشتند که مورد واکنش شدید نیروهای حکومتی قرار گرفتند. گفته شده بیش از ۳۰ نفر در آن روز بازداشت شدند که به جز چند نفر، تکلیف مابقی آنها نامشخص است.

اقدامات امنیتی حکومت در مقابل این تجمعات آرام باعث تضعیف هرچه بیشتر شد تا جایی که آخرین تجمع در روز چهارشنبه

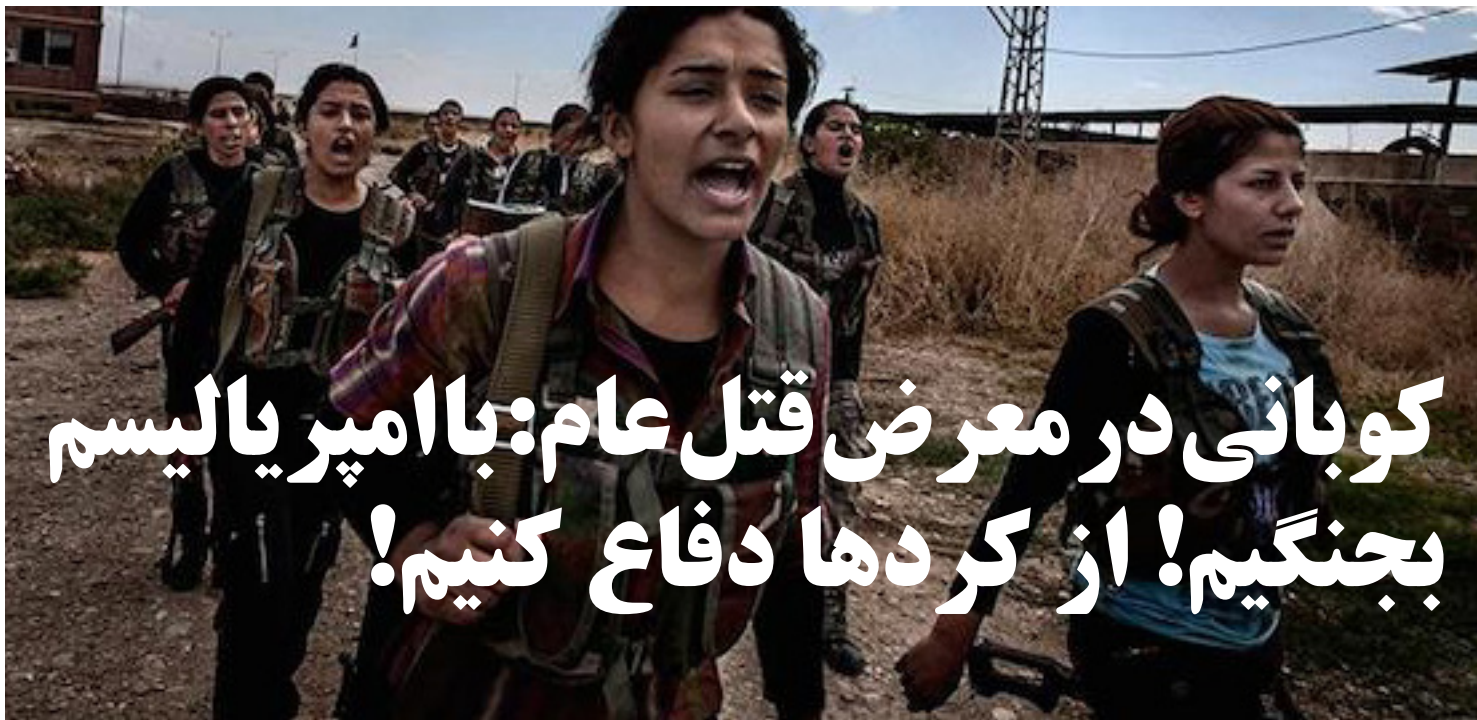
اولین تجمع در تهران در روز دوشنبه ۹۳/۷/۱۴ مقابل سفارت ترکیه برگزار شد. در این تجمع، جمعیتی در حدود ۱۵۰ نفر حضور داشتند که شعارهایی در حمایت از کوبانی و شعارهایی بر علیه دولت ترکیه، سر دادند (بژی کوبانی-مرگ بر حکومت فاشیستی ترکیه). همانطور که درخبرها هم منعکس شده بود دولت ترکیه با بستن مرزهای مشترکش با کوبانی و حمایت های آشکار و پنهانش از داعش سعی در ضربه زدن به کردهای مبارز و انقلابی را در پیش گرفته.

تجمع مقابل سفارت ترکیه با دخالت پلیس و متفرق کردن جمعیت به پایان رسید. در همان روز تصمیم گرفته می شود که ۲ روز بعد یعنی

چهارشنبه ۹۳/۷/۱۶ جمعیتی مقابل دفتر سازمان ملل برگزار شود. حکومت با اطلاع از شرایط تمام تلاش خود را به کار میگیرد تا تجمع را تضعیف کند. صادر نکردن مجوز تجمع در مقابل دفتر اصلی سازمان ملل در خیابان بهشتی و صدور مجوز برای یکی از دفاتر فرعی آن در بلوار شهرزاد و از آن مهمتر قرار دادن زمان تجمع در ساعت ۴ بعدازظهر (که زمان مناسبی برای تجمع نیست) از مهمترین اقدامات حکومت برای تضعیف تجمع بود.

تجمع چهارشنبه ۷/۱۶ با جمعیتی حدود ۲۰۰۰ نفر برگزار شد و میتوان





کوبانی در معرض قتل عام: با امپریالیسم بجنگیم! از کردها دفاع کنیم!

بیانیه‌ی گرایش بین‌المللی مارکسیستی

ترجمه: آرش عزیزی

نیروهای داعش به شهر تحت حصر کوبانی که در مرکز ترکیه و سوریه واقع شده نزدیک می‌شوند. هزاران نفر از کردهای هراسان به ترکیه گریختند و مستاصلانه می‌کوشند منابع و آذوقه پس ببرند اما ارتش ترکیه جلویشان را گرفته است. این ارتش نمی‌گذارد تجهیزات و تسلیحات و آذوقه از مرز رد شود. تمام دنیا نظاره می‌کند که شهر کوبانی چطور در معرض حمام خونی غیر قابل باور قرار دارد.

معترضین کرد در سراسر اروپا دست به تظاهرات و اشغال و آکسیون زده‌اند. در خود ترکیه، اعتراضات خشمگینانه به درگیری‌های خونین با پلیس انجامیده است. در دیاربکر، گروه‌های اسلام‌گرا روی معترضین آتش گشودند و دو نفر کشته شدند. در استانبول یک تظاهرکننده به دست قوطی گاز اشک‌آوری که پلیس پرتاب کرده بود کشته شد. تا بحال حداقل بیست نفر کشته شده‌اند. کردها از ائتلاف تحت رهبری آمریکا می‌خواهند حملات هوایی خود علیه مواضع داعش را افزایش دهد و از ارتش ترکیه می‌خواهند مرز را باز کند و اجازه دهد آذوقه و تسلیحات به کوبانی و به دست رفقاییشان در سوریه رسانده شود. اما این امیدی واهی است.

نیروهای ترک در عملی متوحشانه، مرز را بسته‌اند و هم به کردهای ترکیه که می‌خواهند وارد سوریه شوند و هم به پناهندگان سوری که به سمت ترکیه می‌گریزند گاز اشک‌آور و گلوله لاستیکی شلیک می‌کنند. برای هر کس که از انگیزه‌ی دولت ترکیه باخبر باشد این جای تعجبی ندارد. همکاری ترکیه با داعش واقعیتی ثابت شده است. اردوغان خیلی دوست دارد ببیند «یگان‌های مدافع خلق» به دست

داعش خورد می‌شوند و اگر هم مردم کوبانی در این میان قتل عام شدند، باکی نیست. این درسی برای تمام کردهایی خواهد بود که ترکیه را به عنوان ارباب‌شان نمی‌پذیرند.

دولت ترکیه، این اربابان ریاکاری عثمانی سابق، می‌گویند حاضرند مرز را باز کنند به شرط این‌که کردهای سوریه منطقی باشند و شرایط آنکارا را بپذیرند: کانتون‌های خودمختار خود را کنار بگذارند، به «ارتش آزاد سوریه» بپیوندند و به ترکیه اجازه دهند «منطقه‌ی امنی» در شمال سوریه (کردستان غربی) به پا کند. کلبی مسلکی آشکار این تقاضاها پرده از مقاصد واقعی ترکیه بر می‌دارد. اردوغان می‌خواهد خودمختاری کردها در کردستان غربی را که در پی خروج اسد از شمال در ژوئیه ۲۰۱۲ ممکن شد در هم بشکند.

درخواست از ترکیه برای دخالت برای نجات کردهای سوریه مثل دعوا از روباه برای نجات مرغ‌ها است. اردوغان حاضر به کمک به شبه‌نظامیان «یگان‌های مدافع خلق» در کوبانی نیست چرا که چپ هستند و با پ ک ک در ترکیه مرتبطند. ایشان به روشنی گفته که ترجیح می‌دهد داعشی بزرگ‌تر ببیند تا کردستانی منسجم‌تر. رئیس‌جمهور ترکیه گفته که داعش و پ ک ک را اساساً برابر می‌داند. همین است که تصمیم مبهم پارلمان ترکیه را داریم که به ارتش ترکیه اجازه داده به «تروریست‌ها» در سوریه حمله کنند - هدف از این، بیش از آن‌که داعش باشد، کردهای سوریه هستند!

ما به جای این‌که دست به دامن ترکیه و پشتیبانان امپریالیستش بشویم که به کمک کردها بیایند باید خواهان آن شویم که به کردها ابزار لازم برای کمک به خودشان داده شود. چرا که در آخرین تحلیل تنها کسانی که منفعت‌شان در مبارزه برای آرمان کرد است

خود کردها هستند.

دار و دسته‌های ضدانقلابی داعش تنها دشمن کردها نیستند. آن‌ها دشمن طبقه کارگر و تمام عناصر مترقی هستند. آن‌ها زیر پرچم سیاه ارتجاع آمده‌اند تمام نشانه‌های دموکراسی، آموزش و پرورش و فرهنگ را نابود کنند. طبقه‌ی کارگر بین‌المللی وظیفه دارد به کمک آن نیروهایی بیاید که در نبرد با این هیولاهای ضدانقلابی هستند.

اما این به این معنی نیست که ما باید حامی اعمال امپریالیست‌ها و ناتو باشیم. رویکرد امپریالیست‌ها بوی ریا می‌دهد. خود آن‌ها مسئول تجهیز و تشویق و تامین مالی دار و دسته‌های جهادی ارتجاعی در تلاش برای سرنگونی رژیم اسد هستند. این تحرکات مضمحل‌کننده نتیجه سو داده است - از اول هم می‌شد همین‌را پیش‌بینی کرد. امپریالیست‌ها مثل آن شاگرد جادوگر هستند که نیروهای مخوفی ظاهر کرده است که خود قادر به کنترل آن‌ها نیست. حالا به دوراهی رسیده‌اند.

سگ‌ها می‌تواند دستی را که به آن غذا می‌دهد گاز بگیرد و اولین بار هم نیست که چنین بوده. بیایید به یاد داشته باشیم که سازمان سیا بود که القاعده و بن لادن را تسلیح و پشتیبانی و تامین مالی کرد تا به جنگ «کمونیسم» در افغانستان بروند. تا وقتی این نیروها روس‌ها را می‌کشتند، «مبارزین راه آزادی» بودند اما تا شروع به کشتن آمریکایی‌ها کردند، تروریست شدند. حالا مردان واشنگتن دنبال

راهی برای شکست داعش هستند اما نمی‌دانند چطور. مردم آمریکا و بریتانیا از ماجراجویی‌های نظامی خارجی خسته شده‌اند و سیاستمداران باید مدام به عقب نگاه کنند و وضعیت افکار عمومی را بررسی کنند.

همه‌شان اصرار دارند که «چکمه‌ای روی زمین» نخواهد بود (که البته منظورشان چکمه‌های آمریکایی یا بریتانیایی است). می‌گویند همه کار را با «حملات جراحی هوایی» انجام می‌دهند که هیچ شهروند غیرنظامی بی‌گناهی را نمی‌کشد. اما همه می‌دانند که با حملات هوایی به تنهایی نمی‌توان در این جنگ یا هر جنگ دیگری پیروز شد. دقیقاً به همان «چکمه روی زمین» نیاز هست. تنها سوال این است: چکمه‌های که؟ مبارزین «یگان‌های مدافع خلق» و پ ک ک نشان داده‌اند که مبارزینی منضبط و شجاع علیه داعش هستند. اما یک بغرنجی در میان است. آن‌ها چپ هستند و روابطی قوی با پ ک ک در ترکیه دارند که آنکارا (و واشنگتن و اتحادیه اروپا) سازمانی «تروریست» می‌دانند.

آمریکایی‌ها و اروپایی‌ها ابایی ندارند که از «یگان‌های مدافع خلق»/پ ک ک به عنوان مهره‌های خود در مبارزه علیه داعش استفاده کنند اما نمی‌خواهند به ترکیه، عضو ناتو، تنها به خاطر نجات جان چند هزار کرد در کوبانی توهین شود. در همین حال، اردوغان روابط دوستانه‌ی خود با داعش را حفظ کرده و این گروه همچنان مقادیر سخاوتمندانه‌ای تسلیحات و پول از عربستان سعودی و سایر دولت‌های ثروتمند خلیج دریافت می‌کند گرچه آن‌ها روی کاغذ عضو از ائتلاف تحت رهبری آمریکا برای مبارزه با داعش هستند.

حتی برای کورترین کورها هم روشن است که دولت ترکیه مشغول مخدوش کردن هرگونه تلاش برای کمک به مردم کوبانی است. در عین حال باصطلاح «جامعه‌ی جهانی» نیز اهمیتی به ماجرا نمی‌دهد و به نقش ترکیه، عربستان سعودی و سایر «متحدین» در حمایت از داعش بی‌توجه است. معنای واقعی توافق

ادعایی ترکیه برای مبارزه با تروریسم در سوریه تدارک اوضاع برای فتح اراضی سوریه توسط ترکیه و در هم کوبیدن «یگان‌های مدافع خلق» است.

رهبران پ ک ک به خود اجازه دادند فریب باصطلاح «روند صلح ترکیه و کردها» را بخورند که از ابتدا مضحکه‌ای بیش نبود. رهبران پ ک ک در ازای وعده‌های توخالی در سال ۲۰۱۳ آتش‌بسی یک‌جانبه اعلام کردند و بیشتر مبارزین خود را از ترکیه بیرون کشیدند. اما رهبر حزب، عبدالله اوجلان، همچنان در زندانی در ترکیه است و به جز چند مورد اصلاحات ظاهری که هیچ چیز بنیادینی را عوض نمی‌کند چیزی به دست نیامده است.

این تصور اوجلان و رهبران پ ک ک که می‌توان به اردوغان اعتماد کرد که با حسن نیت عمل می‌کند به شدت خام‌خیالانه بود. این سیاستمدار بورژوازی کلبی مسلک روابط محشری با رهبران کرد درون عراق به هم زده تا دستش را به نفت برساند و عملاً اقلیم کردستان در شمال عراق را به دولت دست‌نشانده‌ی ترکیه بدل کند. اما رویکرد او نسبت به کردها در ترکیه و سوریه آشتی‌ناپذیر است.

حال، صورتک خندان اردوغان پایین آمده تا چهره‌ی خبیث استبداد ترکیه برملا شود. فروپاشی مذاکرات صلح لاجرم به معنای از سر گرفته شدن تخاصمات توسط پ ک ک خواهد بود. اوجلان هشدار داده است که روند صلح بسته به نتیجه‌ی کوبانی

خواهد داشت. او از

ترکیه خواسته

تعهدش

به

اجتناب

از سقوط

شهر را

نشان دهد.

اما این تصور

که اردوغان از او

پیروی خواهد کرد

احتمالاً است.

بر عکس، رهبر

ترکیه با تمام

وجود خواهان سقوط کوبانی و پیروزی متحدین عملی‌اش، داعش، است. قتل عام شهروندان و آن‌گاه هم‌نوایی پایتخت‌های غرب در برآشفتگی ریاکارانه به او بهترین بهانه را می‌دهد تا همان کاری را کند که از اول می‌خواست انجام دهد: فرستادن ارتش ترکیه برای فتح کوبانی و مناطق اطراف و به پا کردن باصطلاح «منطقه‌ی امن» تحت کنترل ترکیه. این در عمل یعنی اشغال اراضی سوریه به دست ترکیه.

ریاکاران سرسخت واشنگتن، لندن، پاریس و برلین شکایت چندانی در این مورد نخواهند کرد. همین الان هم دارند می‌گویند «منطقه‌ی امن» فکری است که «ارزش توجه» را دارد. البته که چنین کاری تخطی آشکار از حق حاکمیت ملی سوریه خواهد بود. اما چنین مسائل کوچکی هرگز جلوی اشغال عراق یا افغانستان را نگرفت و الان هم کک‌شان نمی‌گزد. استخوانی جلوی ترکیه می‌اندازند و این‌گونه به آن‌چه می‌خواستند می‌رسند: «چکمه‌های ترکیه روی زمین» داخل خاک سوریه‌ها یا کردها نیست که نابود کردن هرگونه نشان خودمختاری کردها است. این چکمه‌های روی گردن مردم سوریه خواهند رفت و آن‌ها خود را در چنگال مهربان استبدادی جدید خواهند یافت.

سیاست تهاجمی اردوغان و دار و دسته‌ی او در سوریه عامل فجایع جدید نه فقط برای سوریه که در ضمن برای مردم ترکیه می‌شود. تظاهرات‌های خشونت‌بار

در ترکیه هشدار می‌دهند نسبت

به آن‌چه آینده در چنجه دارد.

جنگ داخلی خونین آن کشور

می‌تواند در نتیجه‌ی مستقیم

آمال امپریالیستی اردوغان

و دخالتش در سوریه

به ترکیه سرازیر شود.

فروپاشی «روند صلح» و

انفجار خشم کردها نسبت به

قتل عام کردهای هم‌راهشان در

سوریه در انفجارهای جدید و خونین

منعکس خواهد شد.

این خطوط را که می‌نویسیم سرنوشت

کوبانی معلق مانده. ناتو در دقیقه‌ی ۹۰،

زمانی که نیروهای داعش دیگر وارد

شهر شده‌اند، و تحت فشار افکار عمومی

جهان که نمی‌فهمید چرا کاری برای

کمک به کردها نمی‌شود، چند حمله



هوایی ناموثر انجام داد. این حملات جلوی پیشروی داعش را نگرفته‌اند و در واقع صرفاً تزئینی هستند. وزیر خارجه بریتانیا همان حرفی را زد که از قبل برای همه روشن بود. او گفت «حمله‌ی هوایی به تنهایی نمی‌تواند جلوی سقوط کوبانی را بگیرد». آنان به درستی می‌گویند تنها دخالت نیروهای زمینی است که می‌تواند داعش را شکست دهد.

سوال این‌جا است: این نیروهای زمینی قرار است از کجا بیایند؟ تانک‌های ترکیه بغل مرز صف کشیده‌اند اما علیه نیروهای داعشی که وعده‌ی مبارزه با آن را داده‌اند حرکتی نمی‌کنند. اما دولت ترکیه مدت‌ها است به داعش کمک کرده تا در سوریه از جانب آن کارهایی را انجام دهد که خود آنکارا قادر به آن‌ها نیست. فقط با بی‌عملی عامدانه نیست که به داعش کمک می‌کنند. فعالانه جلوی فرستادن تسلیحات و منابع به مدافعین تنگ‌آمده‌ی کوبانی را می‌گیرند و در عین حال به جهادگرایان طرفدار داعش اجازه می‌دهند آزادانه وارد سوریه شوند.

رهبران ترکیه همچون لاشخورهایی پراشته‌ها که منتظر مردن طعمه‌ی خود هستند منتظرند شهر سقوط کند تا دست به حرکت بزنند. با همکاری کلبی‌مسلکانه‌ی دولت ترکیه و بی‌عملی عامدانه‌ی ناتو، پرچم سیاه ارتجاع همین حالا در شهر بالا رفته است. اگر نیروهای داعش موفق به در هم کوبیدن مقاومت قهرمانانه‌ی مبارزین کرد شوند، انتقامی خونین از جمعیت خواهند گرفت و مسئولیت این‌را باید کاملاً بر دوش گانگسترهای آنکارا و متحدینش در باصطلاح «جامعه‌ی جهانی» گذاشت.

مبارزین «یگان‌های مدافع خلق» بیباکانه جنگیده‌اند اما مهمات‌شان دارد تمام می‌شود. در آن سو، داعش تسلیحات ساخت آمریکا دارد که بسیار عالی‌ترند از جمله تانک و توپی که از ارتش عراق گرفته. در عین حال، دولت ترکیه و ائتلاف تحت رهبری آمریکا راضی‌اند که بایستند و نظاره کنند که قصابان داعش چطور در شهر حمام خون به راه می‌اندازند.

در واقع، جان کری، وزیر امور خارجه آمریکا، به روشنی گفته که جلوگیری از سقوط کوبانی از اهداف استراتژیک آمریکا نیست. کری در کنفرانسی خبری با فیلیپ هموند، وزیر خارجه بریتانیا، به گزارشگران گفت:

«اتفاقاتی که در کوبانی جلوی چشم‌مان می‌افتند هولناکند... اما باید قدمی به عقب

برداشت و هدف استراتژیک را در درک کرد. «از بحران کوبانی که بگذریم، اهداف اصلی تلاش‌های ما مراکز فرماندهی و کنترل و زیرساخت‌ها بوده‌اند... ما داریم می‌کوشیم داعش را از قابلیت عمومی‌اش برای جنگ‌افروزی محروم کنیم. نه فقط در کوبانی که در سراسر سوریه و داخل خاک عراق.»

مردم کرد در رویارویی با فاجعه‌ی در راه باید به نتایج لازم برسند. امید بستن به هرگونه کمک امپریالیست‌ها به آرمان ملی کردها بیپوده است. آن‌ها همیشه از کردها برای مقاصد کلبی‌مسلکانه‌ی خودشان استفاده می‌کنند و پس از استفاده از آن‌ها چون دستمالی کثیف به کناری می‌اندازندشان. به این جماعت نباید هیچ اعتمادی کرد.

به باصطلاح «مذاکرات» با هیئت حاکمه‌ی جنایتکار ترکیه حتی کمتر می‌شود اعتماد کرد. تخصص این‌ها در قتل و شکنجه و سرکوب طبقه‌ی کارگر و کردها است. برای مبارزه و کسب خواسته‌های عادلانه‌شان، مردم کرد تنها به خود می‌توانند اعتماد کنند. و تنها دوستان حقیقی آن‌ها در این مبارزه توده‌های تحت استثمار کارگران ترکیه و طبقه‌ی کارگر بین‌المللی هستند.

شرط لازم برای تحقق خواسته‌های عادلانه‌ی ملی و دموکراتیک کردها تشکیل جبهه‌ی متحد مبارزه به همراه طبقه‌ی کارگر ترکیه علیه دشمن مشترک است. اردوغان و دار و دسته‌ی او تنها کردها را مورد استثمار و سرکوب قرار نمی‌دهند. تظاهرات‌های توده‌ای که در تابستان سال گذشته، نظام را لرزاند و از آن پس مدام تکرار شده‌اند نشان می‌دهند که طبقه‌ی کارگر می‌کوشد هیئت حاکمه‌ی فاسد و متجاوز را سرنگون کند. در تحلیل نهایی، حل مساله‌ی ملی در ترکیه ارتباط مستقیم با چشم‌انداز سرنگونی نظام سرمایه‌داری دارد.

جنبش کارگری بین‌المللی باید به دفاع کردهای سوریه بیاید که با قتل‌عام و نسل‌کشی روبرو هستند. باید در پشتیبانی از کردها تظاهرات و گردهمایی کرد. در عین حال نباید هیچ حمایت مستقیم یا غیرمستقیمی از ائتلاف تحت رهبری آمریکا به عمل بیاوریم. امپریالیست‌ها مسئول ایجاد داعش و سایر هیولاهای جهادی هستند. به آن‌ها نمی‌توان برای انجام مبارزه علیه این هیولاهای اعتماد کرد و آن‌ها هیچ‌وقت در دفاع از منافع کردها، مردم سوریه، مردم فلسطین و یا هیچ یک از سایر مردمان خاورمیانه عمل نخواهند کرد.

باید منظم‌ا سیاست‌های جنایتکارانه و تهاجمی هیئت حاکمه ترکیه را که سیاست دوگانه‌ی پشتیبانی از امپریالیست‌های ناتو و در عین حال دسیسه‌چینی با داعش برای رسیدن به اهداف خودخواهانه‌ی خود در سوریه را دنبال می‌کند، افشا کنیم. باید بیشترین فشار را بر دولت ترکیه گذاشت تا مرزها را باز کند و اجازه دهد تسلیحات و منابع به این شهر در حصر آمده رسیده شود. اما در عین حال باید با هر گونه پیشنهاد برپایی «منطقه‌ی امن» که تنها پوششی است برای اشغال سوریه به دست ترکیه مخالفت کنیم.

* کارگران جهان، صدای خود را علیه قتل عام کردها بلند کنید!

* با اعمال جنایت‌کارانه‌ی ترکیه و پشتیبانان آن در ناتو بجنگید!

* جنبش کارگری باید برای پشتیبانی از مقاومت کردها در سوریه حمایت مالی جمع کند!

* مبارزین کرد در روژاوا (نواحی کردنشین سوریه) را مسلح کنید تا به جنگ ضدانقلاب جهادی، تهاجم ترکیه و امپریالیسم بروند!

* پ ک ک را از فهرست سازمان‌های تروریستی در اتحادیه اروپا و آمریکا حذف کنید!

* پیش به سوی حل عادلانه و دموکراتیک مساله‌ی ملی کرد!

* دست‌ها از سوریه و عراق کوتاه!

* مرگ بر امپریالیسم!

* پیش به سوی فدراسیون سوسیالیستی خاورمیانه!

* کارگران جهان متحد شوید!

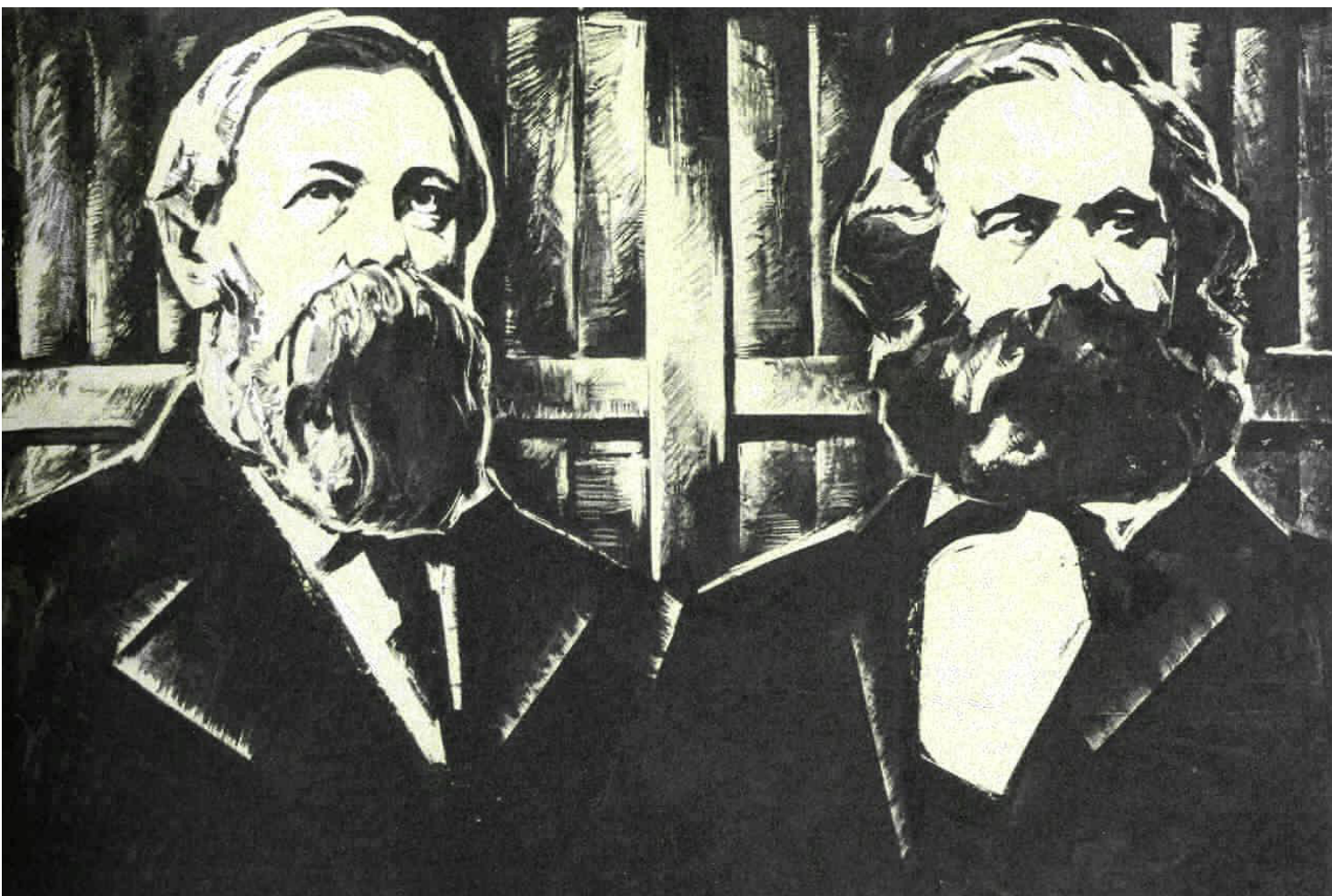
لندن، ۹ اکتبر ۲۰۱۴

منبع: «در دفاع از مارکسیسم»، وبسایت گرایش بین‌المللی مارکسیستی

www.marxist.com



بین‌الملل اول: ۱۵۰ سال بعد



راب سوئل

ترجمه آرش عزیزی

صد و پنجاه سال پیش، در روز ۲۸ سپتامبر ۱۸۶۴، «انجمن بین‌المللی کارگران»، که بیشتر به نام «بین‌الملل اول» معروف است، متولد شد. این اولین سازمان پرولتری بین‌المللی جاده صاف‌کن رشد سازمان‌های طبقه کارگر و گسترش مارکسیسم در سراسر جهان شد. طبقه حاکمه به روز خود در مقابل این خطر انقلابی می‌لرزید.

«کارگران جهان: متحد شوید!»

چنان‌که از نام آن بر می‌آید این اولین بار بود که سازمانی بین‌المللی برای طبقه کارگر پا به عرصه وجود می‌گذاشت. نیاز به چنین تشکیلاتی

نتیجه موقعیت بین‌المللی طبقه کارگر بود. سرمایه‌داری نظامی جهانی است، بر بنیان تقسیم جهانی کار و بازار جهانی. موقعیت طبقه کارگر در سراسر جهان یکسان است و بدین‌سان مبارزه طبقه کارگر هم یکسان است.

با توجه به مشخصه سرمایه‌داری، مبارزه طبقه کارگر و جنبش تحقق سوسیالیسم باید بین‌المللی باشند. مبارزه برای سوسیالیسم اگر بین‌المللی نباشد اصلاً معنایی ندارد. «سوسیالیسم در یک کشور» ممکن نیست. وظیفه انقلاب سوسیالیستی لغو مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و دولت-ملت، این محصول سرمایه‌داری، است.

بر این بنیان، با سرنگونی مرزهای ملی و برپایی فدراسیونی جهانی از دولت‌های سوسیالیستی می‌توان از زندان سودآوری خصوصی رها شد و منابع کره زمین را آزادانه برای منفعت

همگان به کار برد.

مارکس و انگلس می‌گفتند «کارگران کشور ندارند» و از این نتیجه می‌گرفتند که «کارگران جهان متحد شوید!». مسئولیت این مبارزه بر دوش سازمان بین‌المللی طبقه کارگر است. با چنین تصویری بود که مارکس دست به سازماندهی انترسیونال اول زد.

«انجمن بین‌المللی کارگران» که در سپتامبر ۱۸۶۴ در تالار سنت مارتینز به پا شد سازمانی مارکسیستی نبود. در واقع تشکیل شده بود از چندین و چند گرایش مختلف: اتحادیه‌های کارگری رفورمیست بریتانیایی، رادیکال‌های فرانسوی، طرفداران پرودون، طرفداران مازینی ایتالیایی، و همچنین آنارشیست‌های روس. با این حال، مارکس با توجه به جایگاه خود به رهبر برجسته آن بدل شد و «سخنرانی آغازین» معروف آن و سند «قوانین» آن را نوشت و راهنمای فعالیت‌هایش بود.

گرچه طبقه کارگر بریتانیا در مبارزات سندیکایی و سیاسی شرکت کرده بود، که شاخص ترینش جنبش چارティスト‌ها بود، طبقه کارگر به عنوان نیرو تازه داشت در اروپا و آمریکا ظهور می‌کرد. افکار سوسیالیستی، مثل آرای رابرت اوون، سن سیمون و فوریه، تا حدودی مطرح شده بودند اما جنبش کارگری هنوز در عنفوان خود بود. این افکار اولیه نقد جسورانه‌ای از سرمایه‌داری ارائه می‌کردند اما بیشتر برنامه‌هایی خیال‌بافانه داشتند که ریشه آن‌ها در مبارزه طبقاتی نبود.

سوسیالیسم علمی

مارکس و انگلس در سال‌های پیش از بنیانگذاری بین‌الملل اول، بنیان‌های سوسیالیسم علمی را بر پایه پیشرفت تاریخ و مبارزه طبقاتی پی ریختند. افکار بنیادین مارکسیسم در «بیانیه کمونیست» آمد، سندی انقلابی که در سال ۱۸۴۸ برای حزبی کارگری و بین‌المللی نوشته شد.

در سال‌های ارتجاع، پس از شکست انقلابات ۱۸۴۸، مارکس و انگلس تماس نزدیکی با رهبران کارگری و جنبش دموکراتیک در چندین کشور حفظ کرده بودند. فعالیت‌های آن‌ها، از طریق طرفداری از عمل مستقل کارگران، بنیان نظری و عملی بین‌الملل اول را ریخته بود.

مارکس خود را به شدت درگیر برپایی بین‌الملل اول کرد. او به عنوان نماینده کارگران آلمانی در کنفرانس بنیانگذار آن شرکت کرد و نقش مهمی در روند کار آن داشت.

کنفرانس کمیته‌ای موقتی منصوب کرد تا قوانین انجمن را تدوین کند و از مارکس خواسته شد پیش‌نویس برنامه‌ای را بنویسد که بتواند تمام گرایش‌های مختلف درون جنبش طبقه کارگر را متحد کند و به این سازمان مشخصه‌ای طبقاتی و پرولتری بدهد، به جای آن نوع سازمان کمک دوجانبه‌ای که عناصر رفورمیست طلب می‌کردند. کار مارکس در بین‌الملل، تاریخی از کار در آمد و به تشویق افکاری کمک کرد که بعدها درون جنبش بین‌المللی به «مارکسیسم» معروف شدند.

مارکس به عنوان مسئول آلمان در نهاد رهبری بین‌الملل، «شورای عمومی»، چراغ راه بود. جلسات هفتگی این شورا، که در گزارش‌های آن ضبط شده‌اند، صورتی هستند از فعالیت‌های سازمان، رشد جنبش کارگری و همچنین مبارزه برای وسعت بخشیدن به افکار و درک آن.

مارکس با استفاده حداکثری از مهارت‌های خود کوشید لشکرهای مختلف طبقه کارگر اروپا را در ارتش بین‌المللی واحدی گرد

آورد. با توجه به سطوح بسیار متنوع سیاسی سازمان در کشورهای مختلف این وظیفه‌ای غول‌آسا از کار در آمد.

مارکس با این همه موفق شد برنامه‌ای تهیه کند که هم اتحادیه‌های کارگری بریتانیا را راضی کند و هم پرودونیست‌های فرانسوی و بلژیکی و سوئیسی و هم لاسالی‌های آلمانی. تنها به چنین سیاق منعطفی می‌شد توده‌ای بودن بین‌الملل را تضمین کرد.

چنان‌که مارکس در روز ۴ نوامبر ۱۸۶۴ به انگلس نوشت: «بسیار دشوار بود که سند را طوری تنظیم کنیم که دیدگاه‌مان در صورتی ظاهر شود که برای چشم‌انداز کنونی جنبش کارگری قابل قبول باشد. یکی دو هفته دیگر همین‌ها جلساتی با باریت و کابدن راجع به حق رای خواهند داشت. مدتی پیش از احیای جنبش طول می‌کشد تا بتوانیم دوباره از همان جسارت زبان استفاده کنیم. رفتار ما باید «جسور در محتوا، معتدل در بیان» باشد.»

رهایی طبقه کارگر

وظیفه اصلی مارکس در این زمان تضمین ماهیت پرولتری سازمان در مقابله دست‌انداختن ساستمداران.



سرمایه‌داری بود که می‌کوشند از جنبش برای اهداف خود استفاده کنند. او در این راه مدام می‌کوشید هسته کارگری «شورای عمومی» را تقویت کند و ترکیب آن را حقیقتاً بین‌المللی سازد.

«قوانین عمومی انجمن»، که مارکس نوشته، با این جمله آغاز می‌شوند: «رهایی طبقه کارگر باید وظیفه خود طبقه کارگر باشد؛ مبارزه برای رهایی طبقه کارگر به معنی مبارزه برای مزایا و انحصارات طبقاتی نیست که به معنای حقوق و وظایف برابر و سرنگونی هر نوع حکومت طبقاتی است.»

«سخنرانی آغازین»، که آن را هم مارکس نوشته، بر هدف کارگری انجمن تأکید می‌کرد: «این است که فتح قدرت سیاسی به وظیفه بزرگ طبقه کارگر بدل شده است.» پایان‌بخش این سند جمله‌ای از

مانیفست بود: «پرولترهای تمام کشورها، متحد شوید!» در نتیجه این موضع‌رأسخ بود که تا بهار ۱۸۶۵ بیشتر عناصر طبقه متوسط «شورا» را ترک گفته بودند.

بین‌الملل با کار طاقت‌فرسای خود روابط محکمی با اتحادیه‌های کارگری بریتانیا برپا کرد. اولین کنفرانس ملی اتحادیه‌های کارگری در شفیلد در ژوئیه ۱۸۶۶ قطع‌نامه‌ای تصویب کرد و از اتحادیه‌های کارگری خواست به «انجمن بین‌المللی کارگران» بپیوندند چرا که «این سازمان برای ترقی و رفاه کل جامعه کارگر ضروری است». در سال ۱۸۶۷، بیش از ۳۰ اتحادیه کارگری، که شامل حدود ۵۰ هزار عضو می‌شدند، به بین‌الملل پیوستند. این واقعیت از آن‌جا چشمگیر است که این‌ها اتحادیه‌های کارگران ماهر بودند که شامل بخش‌های محافظه‌کارتر طبقه می‌شدند. در این زمان، توده کارگران غیرماهر همچنان بی‌سازمان بودند.

بخش‌های بین‌الملل به سرعت در آمریکا و در قاره اروپا، از جمله روسیه، پا گرفتند. در آلمان،



بین‌الملل مبتکر برپایی اتحادیه‌های کارگری بود و نقش نسبتاً مهمی در بنیان‌گذاری «حزب کارگران سوسیال دموکرات آلمان» داشت.

مبارزه برای افزایش دستمزد

مارکس از هر فرصتی برای پیش گذاشتن افکارش نسبت به موقعیت مشخص استفاده می‌کرد. در بهار ۱۸۶۵، جان وستون، از اعضای «شورای عمومی»، پیشنهادی مطرح کرد که طبق آن مبارزه کارگران برای افزایش دستمزد بی‌فایده و حتی مضر بود. بنیان حرف او این بطلان بود که افزایش دستمزد منجر به افزایش قیمت می‌شود. مارکس از فرصت استفاده کرد و به جدال وستون رفت تا نظریه‌های اقتصادی خود را توضیح دهد. مارکس در پایان قطع‌نامه زیر را به «شورای عمومی» پیشنهاد داد که دیدگاه‌های او در مورد اتحادیه‌های کارگری را شرح می‌دهند:

«اول، افزایش عمومی نرخ دستمزدها منجر به سقوط نرخ عمومی سود می‌شود اما عموماً تأثیری بر قیمت کالاها نخواهد گذاشت.

«دوم، گرایش عمومی تولید سرمایه‌داری نه به افزایش که به کاهش میزان دستمزدها است.

«سوم، اتحادیه‌های کارگری به عنوان مراکز مقاومت علیه دست‌اندازی سرمایه خوب عمل می‌کنند. ناکامی‌شان تا حدودی به دلیل استفاده نابخردانه از قدرت‌شان است. ناکامی عمومی‌شان وقتی است که خود را محدود به جنگ چریکی علیه نظام موجود می‌کنند و نه تلاش همزمان برای تغییر آن و استفاده از قوای سازمانیافته خود به عنوان اهرمی برای رهایی نهایی طبقه کارگر، یعنی سرنگونی نهایی نظام دستمزدها.»

گزارش مارکس را نهایتاً نور مارکس در سال ۱۸۹۸ به نام «ارزش، قیمت و سود» منتشر کرد و همچنان مقدمه‌ای کلاسیک بر اقتصاد مارکسیستی به حساب می‌آید.

«سخنرانی آغازین» در مورد سیاست خارجی هم موضع گرفت و اعلام کرد که طبقه کارگر وظیفه دارد «بر اسرار سیاست بین‌المللی مسلط شود». بین‌الملل در سطح بین‌المللی جسورانه به پشتیبانی از آرمان‌های مترقی پرداخت. در زمان جنگ داخلی آمریکا (۱۸۶۱-۶۵) این سازمان از ایالات صنعتی شمال علیه ایالات برده‌دار شورشی جنوب حمایت کرد. کارگران بریتانیایی به حمایت از آرمان شمال برخاستند و به مخالفت با سیاست

دولت بریتانیا که حامی برده‌داران بود و بدین‌سان جلوی دخالت بریتانیا در جنگ داخلی را می‌گرفت.

البته که مارکس، آبراهام لینکلن را کمونیست نمی‌دانست اما این باعث نشد او و بین‌الملل همدلی عمیق خود را با آن مبارزه انقلابی علیه برده‌داری که لینکلن رهبرش بود ابراز نکنند. بین‌الملل پیام تبریکی به رئیس‌جمهور لینکلن فرستاد که متن آن را مارکس نوشته بود. رئیس‌جمهور نیز به نوبه خود بخاطر حمایت اخلاقی بین‌الملل از آن قدردانی کرد.

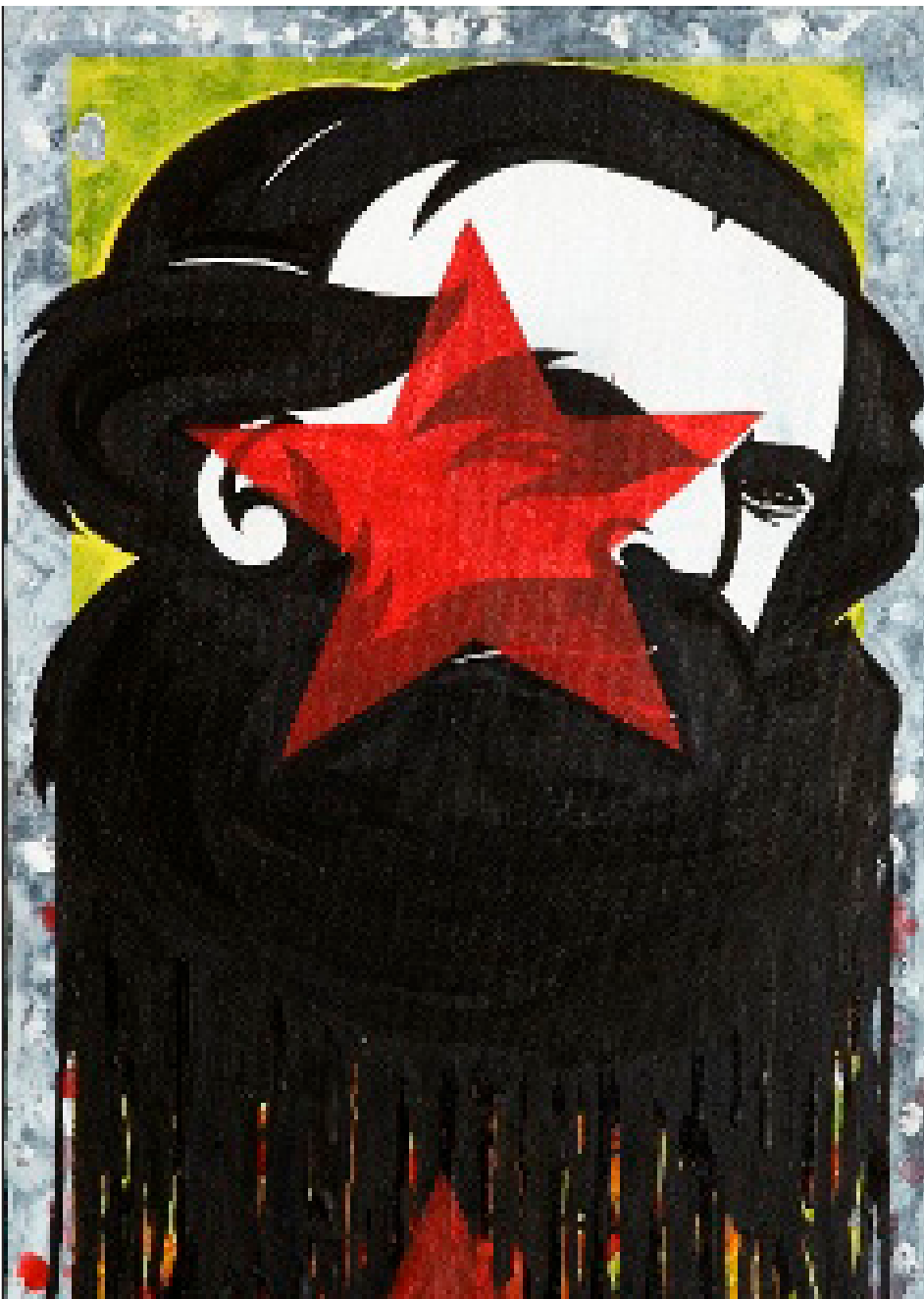
تئوری و عمل

مارکس در مورد فعالیت‌های خود در «شورای عمومی» فعالانه با مارکس همکاری می‌کرد. نامه‌های آن‌ها به یکدیگر این واقعیت را نشان می‌دهد. انگلس اما تا زمان نقل مکان خود به لندن در سال ۱۸۷۰ نمی‌توانست مستقیماً در «شورا» مشارکت کند. آن‌ها در طول سال‌های خود در بین‌الملل کهکشان‌ی از رهبران کارگری گرد خود آوردند - افرادی برجسته و متعهد به آرمان. مارکس و انگلس مدام حلقه بین‌المللی همکاران خود را گسترش می‌دادند. بخصوص در بین آلمانی‌ها که شاخص‌ترین‌شان ویلهلم لیبنکخت و آگوست ببل بودند.

مارکس را همیشه به عنوان «انقلابی خوش‌نشین» تصویر می‌کنند که سرش همیشه در اتاق مطالعه موزه بریتانیا (بریتیش میوزیم) گرم بود. کارهای او در بین‌الملل نشان می‌دهد که این به هیچ وجه حقیقت ندارد. البته که مارکس بر اهمیت ضروری تئوری تاکید می‌کرد (بدون تئوری، جنبش انقلابی ممکن نیست). اما او تئوری و عمل را جدایی‌ناپذیر می‌دید. تئوری بدون عمل مثل چاقویی بدون تیغه است. سال‌ها کار عملی توسط او در بین‌الملل ابراز روشن این چشم‌انداز هستند.

در سال ۱۸۷۰، بین‌الملل در بیش از ۱۰ کشور بخش داشت. آن‌ها از نظر سازمانی هنوز ضعیف بودند و بسیاری در شرایط نیمه‌قانونی فعالیت می‌کردند و گاهی اوقات کاملاً زیرزمینی بودند. اما عرصه نفوذ بین‌الملل و افکارش به شدت وسیع‌تر از محدودیت‌های مستقیم بخش‌هایش بود؛ ده‌ها و گاه صدها هزار کارگر در کارزارهای آن فعال بودند. در این زمان، بورژوازی در مقابل شبح کمونیسم، در شکل بین‌الملل، می‌لرزید.

باکونین و آنارشیسیم



مثل سازمانی مخفی با هدف سرقت بین‌الملل عمل می‌کرد. باکونین‌یست‌ها به خدا و دولت اعلان جنگ داده بودند اما برنامه‌شان محدود به لغو حق ارث بود. باکونین طبقه کارگر را به عنوان طبقه‌ای که جامعه را تغییر می‌دهد نمی‌دید و در عوض روشنفکران، دانشجویان و بورژوا-دموکرات‌ها را ترجیح می‌داد. آنارشیسیت‌ها مبارزه طبقه کارگر برای قدرت سیاسی را از همان اول رد می‌کردند و آن‌را فرصت‌طلبی می‌دیدند. آن‌جا که «ائتلاف» آنارشیسیت خواست «برابری‌سازی طبقات» را پیش می‌گذاشت، بین‌الملل طرفدار «لغو طبقات» بود.

با گسترش نفوذ بین‌الملل، آنارشیسیت‌ها به آن پیوستند و نقشی منفی و مخل درون صفوف آن بازی کردند. باکونین در ابتدا رهبری بی‌عمل بود که کوشید انجمن انقلابی خودش را سازمان دهد. او سپس به سوئیس نقل مکان کرد و جزو رهبری «اتحادیه برای صلح و آزادی» انتخاب شد. در سال ۱۸۶۸ «اتحادیه» را ترک گفت و «ائتلاف بین‌المللی سوسیال دموکرات‌ها» را بنیان گذاشت. این نهاد از «شورای عمومی» بین‌الملل خواهان پیوستن به آن به عنوان سازمانی مجزا با اساسنامه و برنامه خود شد. «شورای عمومی» موکداً با این خواسته مخالفت کرد چرا که توافق با آن به فلج بین‌الملل می‌انجامید. این شورا اما قبول کرد در صورت انحلال «ائتلاف» گروه‌های محلی آن‌را بپذیرد.

اولین برخورد عمده با آنارشیسیت‌ها در زمان کنگره باسل در سپتامبر

باکونین در این‌جا دست به تحرک زد. او در حرف این خواسته را قبول کرد اما در عمل



باکونین

به پا کرده و من افتخار دارم که در این لحظه فحش خورده‌ترین و ترسناک‌ترین مرد لندن باشم. این وضع بعد از گذران بیست سال رقت‌بار در انزوا حال آدم را حسابی به جا می‌آورد. روزنامه دولت (آبزورر) مرا تهدید به تعقیب قانونی کرده. بگذار جرات چنین کاری را بکنند! کک من بابت این نخاله‌ها نمی‌گزد!»

بین‌الملل هر آن‌چه می‌توانست برای نگهداری از پناهندگانی که از فرانسه گریخته بودند انجام داد و برایشان پول و منابع جمع می‌کرد. مارکس از کمون درس بسیار مهمی گرفت: «طبقه کارگر نمی‌تواند تنها دستگاه دولتی از پیش آماده را در اختیار بگیرد و آن‌را برای مصارف خود به کار بندد.» دستگاه دولتی که می‌بایست خرد می‌شد و با دولت جدید کارگری، روی خطوط کمون، جانشین می‌شد.

لحن بین‌الملل که رادیکال‌تر می‌شد، رهبران اتحادیه‌های کارگری بریتانیا محافظه‌کارتر می‌شدند. آن‌ها از حملات نظم کهن به کمون انقلابی و هوادارانش، بخصوص بین‌الملل، هراسان بودند. آن‌ها به سرعت صفوف بین‌الملل را ترک گفتند. در پایان ماه مه بود که آخرین کمون‌ها با بی‌رحمی و توحش از دم تیغ گذرانده شدند.

مارکس در ۱۸ ژوئن ۱۸۷۱ به کوگلمان نوشت: «می‌دانی که در سراسر دوره آخرین انقلاب پاریس، نشریات ورسای (با همکاری استایبر) (منظور ویلهلم استایبر، رئیس دستگاه جاسوسی بیسمارک است-م) مرا مدام به عنوان «سردسته انقلاب» محکوم می‌کردند و نشریات این‌جا هم در پی‌شان.»

«این سند» [سخنرانی] این‌جا کلی قیل و قال

۱۸۶۹ صورت گرفت. اگر تلاش آن‌ها برای تحمیل اداهای شبه‌انقلابی به بین‌الملل موفق می‌شد، این سازمان به فرقه‌ای تقلیل می‌یافت. چنین وقوعی به بیگانگی اعضای بین‌الملل می‌انجامید و باعث عدم وحدت در جنبش طبقه کارگری اروپا می‌شد. اما آن‌ها چنین هرج و مرجی را مفید می‌دانستند.

باکونینیست‌ها در هر مرحله دست به دسیسه زدند تا بین‌الملل را منحرف کنند و رهبری آن را (اول از همه مارکس) زیر سوال ببرند. مدام به مارکس تهمت می‌زدند که «دیکتاتور» است و به «شورای عمومی» که «مستبد» است. حتی مارکس را متهم کردند که مامور بیسمارک است.

در واقعیت این محفل باکونین بود که انواع و اقسام شخصیت‌های ناجور را جلب می‌کرد - از جمله آژان پرووکاتورها و سایر مامورانی که هر جا ممکن بود اصطکاک و عدم وحدت را تشویق می‌کردند.

کمون پاریس

کمون پاریس (۱۸ مارس تا ۲۹ مه ۱۸۷۱) شاهد فتح قدرت سیاسی به دست کارگران پاریس بود. آن‌ها به قول مارکس «به آسمان شوریدند» و جنین اولین دولت کارگری در تاریخ را به پا کردند. «همان جسارت زبان» بازگشت و مارکس اعلام کرد «شورای عمومی» بی‌قید و شرط حامی کمون‌ها است. متأسفانه کمون به علت اشتباهات رهبرانش شکست خورد.

با این همه، بین‌الملل به دفاع از آن برخاست. مارکس در «سخنرانی دومی شورای عمومی» نوشت: «بگذار بخش‌های انجمن بین‌المللی کارگران در تمام کشورها طبقات کارگر را به عمل فرا بخوانند. اگر آنان وظیفه خود را کنار بگذارند، اگر بی‌عمل بمانند، جنگ عظیم کنونی تنها پیشقراول تخصصات بین‌المللی حتی مرگبارتری خواهد بود و باعث می‌شود در هر کشور اربابان شمشیر و خاک و سرمایه بار دیگر بر کارگران پیروز شوند.»



انگلس بعدها نوشت: «این اواخر، بی‌فرهنگ‌های سوسیال دموکرات دوباره با شنیدن نوای دو کلمه بر خود می‌لرزند: دیکتاتوری پرولتاریا. خیلی خوب، آقایان، می‌خواهید بدانید این دیکتاتوری چه شکلی است؟ به کمون پاریس نگاه کنید. آن بود دیکتاتوری پرولتاریا.»

شکست کمون پاریس شرایط نامطلوبی برای بین‌الملل ایجاد کرد. اتحادیه‌های کارگری بریتانیا از «شورای عمومی» عقب کشیدند. جنبش آلمان به دست ارتجاع شکست خورد و بیل و لینکخت زندانی شدند. جنبش کارگری فرانسه به کلی فلج شده بود. در پایان، نماینده کارگران فرانسه در بین‌الملل گروهی از پناهندگان بودند که تحت تاثیر دعوای تلخ جناحی قرار داشتند. این فضای مسموم به «شورای عمومی» نیز کشیده شد.

دعواها با باکونین

در همین زمان بود که تقلا با آنارشیست‌ها، تحت تاثیر شکست، به اوجی تازه رسید. به گفته جنی مارکس، دختر مارکس، «در عرض چند ماه موفق شدند دسیسه‌هایشان را به تمام کشورها بکشانند. با چنان انرژی شدیدی کار می‌کردند که تا مدتی اوضاع آینده بین‌الملل بد به نظر می‌رسید.»

با این همه، مارکس و انگلس مرتبا به این مبارزه می‌پرداختند. با توجه به ارتجاع حاکم برگزاری منظم کنگره غیرممکن بود اما کنفرانسی از بین‌الملل در سپتامبر ۱۸۷۱ در لندن به پا شد. در این‌جا مساله مبارزه سیاسی بار دیگر مطرح شد. باکونینیست‌ها اعتراضاتی کردند اما از نظر سیاسی شکست خوردند. کنفرانس قطع‌نامه زیر را تصویب کرد:

«در مواجهه با ارتجاع لجام‌گسیخته که هرگونه تلاش برای رهایی از سوی کارگران را با خشونت در هم می‌شکند و با نیروی خشن، تمایز طبقات و غلبه سیاسی طبقات دارا را که از آن نتیجه می‌شود، حفظ می‌کند...

«انسجام طبقه کارگر در حزبی سیاسی برای تضمین پیروزی انقلاب اجتماعی و هدف نهایی آن (لغو طبقات) ضروری است؛

«ترکیب قوایی که طبقه کارگر تا همین حالا در مبارزات اقتصادی خود ممکن ساخته باید در عین حال اهرمی باشد برای مبارزات آن علیه قدرت‌های سیاسی زمین‌داران و سرمایه‌داران.

«کنفرانس به اعضای بین‌الملل یادآوری

می‌کند: وقتی طبقه کارگر می‌رزد، جنبش اقتصادی و حرکت سیاسی آن وحدتی گسست‌ناپذیر دارند.»

بلافاصله پس از کنفرانس، تقلایی حتی شدیدتر درگرفت. باکونینیست‌های زخم‌خورده علنا علیه «شورای عمومی» اعلان جنگ کردند و خواهان تشکیل کنگره کامل برای حل ماجرا شدند.

کنگره مذکور در سپتامبر ۱۸۷۲ در لاهه برگزار شد و تا این زمان خطوط نبرد رسم شده بودند. مارکس حاضر بود اما باکونین غایب. پس از بحث در مورد عمل سیاسی، موضع «شورای عمومی» بار دیگر تصویب شد. باکونینیست‌ها شکست خوردند. مارکس بعدها نوشت که تاریخ بین‌الملل «مبارزه‌ای مداوم از سوی شورای عمومی علیه فرقه‌ها و تجربیات تازه‌کاران بود که می‌کوشیدند خود را درون بین‌الملل، علیه جنبش واقعی طبقه کارگر، حفظ کنند.»

کمیسیون ویژه‌ای تمام اسناد مربوط به «ائتلاف» باکونین را بررسی کرد و به این نتیجه رسید که این انجمن به عنوان تشکیلاتی مخفی درون بین‌الملل کار می‌کرده و پیشنهاد اخراج باکونین و ژولام را داد و این پیشنهاد تصویب شد.

میراث بین‌الملل اول

در پایان کنگره، به پیشنهاد انگلس، تصمیم بر این شد که ستاد مرکزی بین‌الملل به نیویورک نقل مکان کند. جو سیاسی در اروپا پس از شکست کمون تغییری چشمگیر یافته بود. در بسیاری از کشورها عضویت در بین‌الملل جرم شده بود.

دوره شکوفایی سرمایه‌داری فشار عظیمی بر سازمان قرار داده بود. کنگره لاهه در عمل آخرین کنگره تاریخ بین‌الملل اول از کار درآمد. سازمان چند سال دیگر هم به بقای خود ادامه داد اما در سال ۱۸۷۶ رسماً منحل شد.

کار تاریخی بین‌الملل، به همراه برنامه و اصول آن، به طبقه کارگر، روح انترناسیونالیسم پرولتری را آموخت و به انسجام جنبش کارگری در چندین کشور کمک کرد. در آلمان این روند در سال ۱۸۶۹ به نتیجه رسید: اولین حزب سیاسی که طبقه کارگر را بر بنیان مارکسیسم وحدت می‌بخشید بنیان نهاده شد. این واقعه چون کاتالیزور عمل کرد. پس از مرگ مارکس طولی نکشید که شاهد روندی از احیا درون جنبش کارگری بودیم.

به سال ۱۸۸۶ که رسیدیم دیگر صحبت از سازماندهی بین‌المللی جدید بود. کار مارکس و انگلس در بین‌الملل، همان‌طور که خود پیش‌بینی کردند، نتیجه داده بود. در ژوئیه ۱۸۸۹، بین‌الملل دوم تشکیل شد اما این بار بین‌الملل جدید متشکل از احزاب توده‌ای طبقه کارگر بود که علنا از اصول مارکسیسم پشتیبانی می‌کردند.

سازمان ما، «گرایش بین‌المللی مارکسیستی»، امروز به این برنامه بین‌المللی انقلابی، سنت و روش مارکس (همچون نواری لاینقطع) پایبند است.

منبع: «در دفاع از مارکسیسم»، وبسایت گرایش بین‌المللی مارکسیستی <http://www.marxist.com/>، شش اکتبر ۲۰۱۴



برنامه «مبارزه طبقاتی»



نظام سرمایه‌داری شکست خورده و ناکام مانده است. در جهانی که این همه پیشرفت علم و صنعت و فن‌آوری و فرهنگ، فرصت‌های بی‌پایانی جلوی بشر گشوده، همین بشر را با استثمار و سرکوب و جنگ و تبعیض به سوی بربریت سوق می‌دهند.

در ایران این تناقض برای همه واضح است. زمین عریض و وسیع، منابع معدنی سرشار، فرهنگ‌های غنی سراسر کشور، جوانان پرشور و پرانگیزه و مشتاق علم و دانش، شهرهای پرچوش و خروش و صنایع متعدد و پیشرفته همه شرایط را آماده کرده‌اند تا جامعه ما را به بالاترین سطوح برسانند. اما این نظام فاسد و گندیده و انگلی سرمایه‌داری به جای

رشد این منابع تنها قادر به نابودی آن است. طبیعت و زمین را می‌درند، تمامی فرهنگ‌مان را سرکوب و نابود می‌کنند، جوانان‌مان را به فجیع‌ترین شرایط می‌کشاند صنعت‌مان را نابود می‌کنند و در کارخانه‌ها را می‌بندند و هر روز زندگی‌مان را دشوارتر می‌کنند و پایین‌تر می‌کشاند.

دلیل اصلی این شرایط، آفت سرمایه‌داری است که دیگر نمی‌تواند جامعه بشری را پیشرفت دهد. این آفت را باید با تیر انقلاب سوسیالیستی قطع کرد.

توده‌های ایران نشان داده‌اند که دیگر این شوربختی را تحمل نمی‌کنند. آنان قدرتمندانه نشان دادند که توانایی بدست گیری سرنوشت خود را دارند تا اینگونه اوضاع خود را به سکوی پرتابی برای نظمی

نوین در جامعه بدل کنند.

ما، «مبارزه طبقاتی»، بخش ایران گرایش بین‌المللی مارکسیستی، با تمام قوا در طرف کارگران، جوانان و زحمتکشان ایران در مبارزه توده‌ای علیه رژیم ارتجاعی هستیم. ما می‌کوشیم در هر اعتراض و هر تظاهرات و هر اعتصاب حاضر باشیم - شانه به شانه با توده‌ها و با بهترین رزمندگان آن‌ها. این‌جا است که ما بی‌چون و چرا پرچم کمونیسم انقلابی را بلند می‌کنیم. این است تنها راه نجات از بن‌بست سرمایه و پیشروی به سمت جامعه‌ای که توده‌ها در آن حاکمند و تمام نیروهای جامعه برای بهبود زندگی میلیون‌ها نفر از مردم به کار می‌افتند: سوسیالیسم.

به این مبارزه پیوندید!

ما چه می‌خواهیم؟

مجمع موسسان انقلابی

تمام گروه‌ها و سازمان‌ها مطابق با میزان حمایت‌شان درون جامعه. در عین حال ما می‌خواهیم تمام مقامات دولتی، از رئیس پلیس تا رئیس‌جمهور، با رای مستقیم مردم انتخابات شوند و در هر زمانی قابل عزل باشند.

جدایی دین از دولت

ما خواهان آزادی مذهب و بی‌مذهبی هستیم. در عین حال ما خواهان جدایی دولت از تمامی نهادها و سازمان‌های دینی و مذهبی هستیم.

پایان همه خصوصی‌سازی‌ها - ملی‌سازی نهاد عالی اقتصاد تحت کنترل دموکراتیک کارگری

تمام شرکت‌های خصوصی‌سازی‌شده باید دوباره ملی‌سازی شوند. این‌ها به همراه تمام شرکت‌ها و منابع متعلق به دولت و بنیادها، یعنی بخش اعظم قوه اقتصادی ایران، باید تحت کنترل و مدیریت دموکراتیک کارگران قرار بگیرد. تولید کل اقتصاد باید در سطح سراسری و بر پایه برنامه‌ای دموکراتیک سازمان یابد و هماهنگ شود.

جمهوری اسلامی از بالا تا پایین فاسد است و ما برای سرنگونی آن مبارزه می‌کنیم. در عین حال ما برای مجمع موسسان انقلابی مبارزه می‌کنیم که متشکل باشد از نمایندگان مردم از محلات و کارخانه‌ها از سراسر شهرها و روستاها. درون این مجمع، ما برای برقراری جمهوری دموکراتیک کارگری مبارزه می‌کنیم.

انحلال سپاه پاسداران و سایر بخش‌های دستگاه سرکوب رژیم

ما برای انحلال کامل سپاه پاسداران، وزارت اطلاعات و سایر بخش‌های دستگاه سرکوب رژیم می‌جنگیم. دار و دسته‌ی آدم‌کشی که بر صدر این ماشین استبداد نشسته باید به همراه بقیه جلاان رژیم به محاکمه کشیده شود. تمام دارایی‌ها، شرکت‌ها و زمین‌های متعلق به سپاه باید مصادره شود و تحت کنترل و مدیریت دموکراتیک کارگری در آید تا بتواند به خدمت کل جامعه گذاشته شود.

دموکراسی تمام و کمال

ما برای آزادی کامل بیان، سخن و تجمع مبارزه می‌کنیم. پایان هرگونه سانسور مطبوعات و اعطای دسترسی به رسانه‌های ملی به

برابری کامل جنسیتی، لغو تمام قوانین زن‌ستیز

پایان دفاع از بنیادگرایی اسلامی در منطقه و جهان؛ پیش به سوی سیاست خارجی انقلابی

پایان حمایت از نیروهای سپاه بنیادگرایی اسلامی در منطقه و جهان و پایان اختصاص منابع مردم ایران به این نیروها. سیاست خارجی ایران باید مطابق با همبستگی با مبارزات کارگران و زحمتکشان منطقه و جهان و تبدیل ایران به قطبی انقلابی و مترقی باشد.

پیش به سوی فدراسیون سوسیالیستی خاورمیانه

توده‌های زحمتکش ایران در مبارزه علیه سرمایه‌داری و ارتجاع تنها یک متحد دارند - طبقه کارگر و زحمتکشان جهان. انترناسیونالیسم نیاز مبرم مبارزه‌ی توده‌های ایران است. از یک سو، نیاز به مدرن‌سازی و توسعه‌ی سریع صنعت و تولید، انقلاب را وادار می‌کند مرزهایش را گسترش بخشد و از سوی دیگر جنبش لاجرم به کشورهای دیگر درون منطقه سرایت می‌کند. اولین بروز این روند از طریق ملیت‌هایی است که در دو سوی مرزهای مصنوعی زندگی می‌کنند که به دست استعمارگران و امپریالیست‌ها ساخته شده تا توده‌ها را از هم جدا کند. ما برای فدراسیون سوسیالیستی متحد خاورمیانه مبارزه می‌کنیم و این اولین قدم پیشروی به سوی سوسیالیسم جهانی به عنوان تنها راه‌حل پایدار بشریت است.

پایان تمام انواع سرکوب و تبعیض علیه زنان. ما برای برابری کامل زن و مرد در قانون و در فرصت‌های اشتغال و در تمام سطوح جامعه مبارزه می‌کنیم. ما در ضمن خواهان قانونی بودن سقط جنین و دستمزد کامل در دوران بارداری و تولد کودک هستیم.

پایان بیکاری - کاهش هفته کاری

برای پایان آفت بیکاری ما خواهان کاهش هفته کاری با حفظ دستمزد کامل و در عوض ایجاد شغل برای تمام جوانان و مردم هستیم. این از طریق برنامه‌های وسیع توسعه و صنعتی‌سازی ممکن می‌شود. در عین حال حقوق بیکاری دولتی باید حداقل به اندازه حداقل دستمزد باشد.

دستمزد مناسب زندگی و شرایط کاری شایسته

ما خواهان حداقل دستمزد یک میلیون تومان با افزایش برای مقابله با تورم هستیم. قراردادهای تضمینی و دائمی باید به جای قراردادهای موقتی برقرار شوند. در عین حال ما از حق اعتصاب، آزادی کامل تشکیل اتحادیه‌ها و سندیکاهای کارگری و برقراری قراردادهای دسته‌جمعی در تمامی کارخانه‌ها و کارگاه‌ها دفاع می‌کنیم.

بهداشت و خدمات درمانی رایگان

دسترسی سراسر، وسیع و رایگان به بیمارستان و درمانگاه‌ها در سراسر نقاط شهری و روستایی کشور. از وظایف بنیادی جامعه، تضمین عالی‌ترین سطح شرایط بهداشت و خدمات درمانی برای تمام شهروندان است.

تحصیلات رایگان و لغو کنکور

آموزش و پرورش و تحصیلات رایگان در تمام سطوح جزو حقوق پایه‌ای بشر است. ما خواهان لغو کنکور و جایگزینی آن با حق تحصیلات رایگان در تمام سطوح هستیم.

حق تعیین سرنوشت برای تمام ملیت‌ها

ما خواهان پایان تمامی قوانین و اعمال تبعیض‌آمیز علیه اقلیت‌های ملیتی هستیم. ما خواهان آزادی کامل تحصیل به زبان مادری و اختصاص منابع برای انتشار نشریات به زبان‌های متعدد ایران هستیم. ما خواهان جمهوری سوسیالیستی با اتحاد داوطلبانه تمامی اقوام و ملیت‌های ایران، با حفظ خودمختاری برای مناطق، و پیشروی به سوی اتحاد سوسیالیستی تمام خاورمیانه، آسیا و جهان هستیم. ما در ضمن حق تمامی ملیت‌ها برای این‌که بخواهند بخشی از این جمهوری باشند یا استقلال را طلب کنند، محفوظ می‌داریم.

ارتش دموکراتیک مردمی

لغو سلسله‌مراتب در ارتش. دستمزدها و حقوق برابر برای افسران و سربازان. انتخاب افسران توسط کمیته‌های سربازان. ارتش در ضمن باید تحت کنترل دموکراتیک شوراهای مردم باشد.





WWW.MOBAREZE.ORG
WWW.MARXIST.COM